



رهائی

سال دوم - شماره ۷۲
پنجشنبه ۲ اردیبهشت ماه ۱۳۶۵
نمبر ۳۰ - ریال

در این شماره:

• نمونه‌ای دیگر از ورشکستگی رژیم

و مقاومت توده‌های زحمتکش

• لیبرالها و "لیبرالها"

مروری بر مفاهیم

• فدائیان اسلام - قسمت آخر

بیان یک داستان ناقص

• روی دیگر دموکراسی بورژوازی

• گزارش از وضع آوارگان جنگ در اصفهان

• در حاشیه رویدادها

... و

نمونه‌ای دیگر از ورشکستگی رژیم و مقاومت توده‌های زحمتکش

به‌رور، صبح‌جمعه زحمتکشان مقیم شهرک که بیش از چند هزار نفر را اسکان داده بود، با متوقف کردن ماشینها و توضیح جنایات پاسداران دست به افشاگری زدند و سپس در جاشیهی جاده‌های شهرک را مثل "متحد، متحد، علیه سرمایه‌دار"، "مرگ سرمایه‌دار، مرگ بر خاکی نخست وزیر ارتعاعی"، "مرگ بر بهشتی"، "مرگ بر خمینی"، به تظاهرات پرداختند. مردم شنبه صبح هم در مقابل مقرسپاه پاسداران کرج اجتماع کرده و خواستار آزادی دستگیرشدگان شدند، ولی سپاه پاسداران بیش از ۱۰ نفر دیگر را نیز دستگیر کرد. رژیم جمهوری اسلامی نیز چه خوب ثابت کرد که واقعا "خلف راستین رژیم شاهنشاهی است و در سر کوب زحمتکشان دست‌کمی از آن ندارد که هیچ، از آن پیشی هم می‌گیرد. رژیم سرمایه‌داری پس از حمله و تخریب خانه‌های "خاک سفید" چندی قبل و "شهرک طالقانی" اینک، یکبار دیگر این سخن انگلیس که "نظام سرمایه‌داری مایل به حل مسئلهی مسکن نیست" را به خوبی به اثبات رسانید.

حاکمان جمهوری اسلامی گمان می‌برند که بدون از بین رفتن تضاد بین شهر و روستا، بدون داشتن یک سیاست صحیح برای ایجاد کار در شهرستانهای کوچکتر و در نتیجه تأمین زندگی مردم ... صرفا با توسل به احساسات مذهبی و با تبلیغ نیاز به گشتن زمینها و نیاز به "خودکفایی" میتوانستند از مهاجرت توده‌ها به شهرهای بزرگ در جستجوی کار و حداقلا معیشت لازم برای زندگی، جلوگیری کنند. یک نگاه کوتاه به کارنامهی رژیم در دو سال گذشته و بررسی ادعاهای ریز و درشت آن در رابطه با تأمین مسکن برای "مستضعفین"، ایجاد بنیادهای گوناگون مسکن، خانه‌سازی والی‌آخ، برنامه‌های رنگارنگ تلویزیون که با هایهوی فراوان خبر از ساختمان تعدادی (کمتر از انگشتان دست) خانه در فلان شهر چند صد هزار نفری میدهند، همگی نشان‌دهنده این امر هستند که هیئت حاکمه در عمل قدمی واقعی برای ایجاد مسکن برای همه بر نداشته است. تنها مسئله‌ای که گاهی بدان اشاره میشود حاتم بخشی‌هایی است که رژیم در مورد انتقال بعضی از خانواده‌ها (آنهم در بسیار موارد خانواده‌های نورچشمی) به ساختمانهای خالی انجام داده است. و تازه این عوام فریبی رژیم نیز یذفعات زمانیکه توده‌های زحمتکش خود مستقل به اشغال خانه‌های خالی می‌بادرت کرده و با سرکوب وحشیانهی پاسداران سرمایه‌خواه شده‌اند، افشا شده است. سیاست بنیاد مسکن را هم در گذشته در صفات رهایی (خسرو ساهی، سند مربوط به بنیاد مسکن اصفهان) و سایر نشریات انقلابی به کرات افشا شده است. بنا بر این رژیم یکبار دیگر ورشکستگی کامل سیاسی و چهره‌ی کاملان "ملا" ضد انقلابی خود را در مقابل زحمتکشان به نمایش گذارده است، و نشان داده که

پنج شنبه گذشته، یکبار دیگر رژیم جمهوری اسلامی به خانه‌هایی که زحمتکشان بدست خود و برای سکونت خود بنا کرده بودند حمله کرد و آنها را با خاک یکسان کرد. ساکنین "شهرک طالقانی" - بین‌گرمدره و کلاک در جاشیهی جادهی تهران - کرج ساعت ۱۱ پنج-شنبه شب با صدای بولدوزرها و چکمه‌های چند صد پاسدار و ارتشی از خواب پریدند. آنها آمده بودند که بنه تقلید از سلف خویش خانه‌های زحمتکشان را بر سرشان ویران کنند. پاسدارها و سربازان کسانی را که در خانه‌ها بودند به بیرون می‌خواندند و کسانی را که مقاومت میکردند به ضرب قنداق تفنگ و مشت و لگد بزور از خانه بیرون میکشیدند. رگبار تیرهای هوایی مرتباً "شلیک میشد. با دستور حملهی پاسداران، بولدوزرها بحرکت در آمدند و دیوارهای سست بنیاد را ویران کردند. در این عملیات که تا ساعت ۵ صبح ادامه یافت، ده‌ها نفر زخمی شدند و نزدیک به ۱۴۰ نفر از ساکنین شهرک نیز توسط پاسداران دستگیر شدند.

روزنامه‌ی "بیضر فانهی" واقعه‌ی پرداختن روزنامه‌ی جمهوری اسلامی روز یکشنبه، و بدنبال آن سایر مسئولین، با کمال وقاحت و بیشرمی ادعای کردند که اینها تعدادی بسا زو بیفروش ۱۱ و دلال غیره بودند. ولی از آنجا که دروغ و گم‌گم حافظه است! از طرف دیگر ادعا کردند که آنها در تهران پارس و نقاط دیگر پیشینها دزمین و مصالح ساختمانی مجانی شده بود. آیا به بسا زو بیفروشا زمین و مصالح ساختمانی مجانی میدهند؟

نبوی، "وزیر مشاور مکتبی" هم در مصاحبه‌ی مطبوعاتی خود از مردم خواست یاد نیک بی‌شهردار اسبق و معدوم تهران نبفتند. چرا؟ خون خراب کردن خانه‌ها توسط نیک‌پی و رژیم جمهوری اسلامی به زعم ایشان "در شکل" یکی است. اینک به ایندو در محتوی چه تفاوتی دارند، سؤال است که نبوی بدون پاسخ گذاشت. ولی وی، در عین حماقت کامل، به مطلب بسیار دقیقی اشاره کرد چون میدانست که مردم بدرستی این اعمال را با اعمال رژیم سابق بهنگام خراب کردن خانه‌های خارج از محدوده که در حقیقت نقطه‌ی آغازین جنبش توده‌ای علیه رژیم شاه را نیز تشکیل میداد. مقایسه خواهند کرد.

این بار نیز بخشی از زحمتکشان ما - و خوبست بدانیم که با تعدادی از ساکنین "شهرک طالقانی" گفتگوئی که داشتیم حاکی از این بود که بخش وسیعی از ایشان کارگران ساختمانی، بیکار، شاگردان نسوای غیره هستند. بدنبال خواست بحق خویش، یعنی داشتن مسکن، و پس از مدت‌ها دوندگی و متوسل شدن به "حکومت" حامی مستضعفان و در عمل پی بردن به این امر که حق گرفتاری است و نه دادنی، خود دست بکار شده و سرپناهی برای خود دست و پا کرده بودند.

امکانپذیر است. گذشته نیز نشان داده است که بر خوردهایی شعارگونه کارایی ندارند. بنا بر این میباید در عمل مبارزاتی صحت شعار "هر دو جناح حاکم، دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه دار" را اثبات کرد و این جز با شرکت مستقیم در اینگونه مبارزات و طرح شعارهای مشخص منتج از شرایط مشخص امکانپذیر نیست. رادیکالیزه شدن مبارزات توده ای امریست که به شرط برخورد درست و غیر گروهگرایانه توسط نیروهای کمونیست، امکانپذیر است. بشرط اینکه بخاطر داشته باشیم که توده های زحمتکش در حرکت اجتماعی و عمل اجتماعی خود دونه به میل و خواست قیمتهای خود گمارده، توهم را بدور خواهند ریخت و مقدمات انقلابی نوین و پی ریزی حاکمهی نوینی را فراهم خواهند کرد.

نه میخواهد دونه ما هینا "قادر به حل مشکل مسکن است و اما آنچه در برابر با حرکت اعتراضی توده مردم زحمتکش در مقابل حملهی رژیم با زهم حائز اهمیت و توجه است نگرش به آن از زاویهی مبارزات مجموعه زحمتکشان و بویژه کارگران است. ماههای اخیر شاهد گسترش اعتصابات و اعتراضات کارگری به حد قابل توجهی بوده است. این مبارزات در سطوح مختلف انجام پذیرفته است و عموماً نیز به برخورد با رژیم و عوامل آن و سرکوب منجر گردیده است. بعنوان نمونه اعتصاب چندین هزار نفری کفش ملی به حملهی پاسداران و استفاده از گاز اشک آور منجر گردید. اعتصاب کارگری شرکت واحد نیز رژیم را سراسیمه کرده و موجب تبلیغات وسیع ضد کارگری آن شد. کارگران جنگ زدهی شرکت نفت در مناطق مختلف به علل چندی و عمدتاً بر سر دریافت حقوق با رژیم درگیر شده اند و چندین نماینده اشان توسط رژیم دستگیر شده است. کارگران شرکت دخانیات دست به اعتصاب زده اند. کارگران ایران ناسیونال در طرف ۲ ماهه دو اعتصاب چندین هزار نفری را پشت سر گذاشته اند و موفق هم بوده اند. و اینها فقط نمونه هایی است از آنچه در سطح حاکمیه در کل اتفاق افتاده است. این روندیست که طی آن توده ای متشکل زحمتکشان بطرق مختلف در مقابل کارفرما، و چون کارفرما در اکثر موارد دولت است، در مقابل دولت قرار میگیرد و این امریست که سرعت به اعتراضات جنبه ی سیاسی میدهد. موجب تعمیق مبارزه و تسریع روند آگاهی سیاسی و مقدم بر آن فروپاشی توهم نسبت به رژیم میگردد. آنچه در تمام این مبارزات، و همچنین حرکت زحمتکشان "خارج محدوده" بسیار قابل توجه است، همین جنبه ی است. در ابتدای امر خواستهای اقتصادی و رفاهی طرح میگردد و به محض برخورد با نیروی سرکوبگر دولت، کله اکثریت قریب به اتفاق موارد را تشکیل میدهد. شعارهای سیاسی حاد علیه رژیم طرح میشود. این امر نشان دهنده ی آنست که روحیه ی مبارزه و جوئی توده ی زحمتکش در حدیال انبساط یافته است. جنبه ی دیگر امر که میباید بخصوص بدقت از جانب ما و سایر نیروهای کمونیست مورد توجه قرار گیرد، اینست که کشمکش های سیاسی بین دو جناح حاکمیت دقیقاً "برزندگی اجتماعی زحمتکشان تا شرمیکذارد. این با توجه با آنکه که در فوق در باره ی رویارویی بلافاصله مردم با رژیم گفته شد اهمیت پیدا میکند. زیرا از طرف دیگر جناح خرده بورژوازی حاکمیت فعلاً موفق شده است که جناح بورژوازی را تا حدود زیادی از ارکانهای حکومتی کنار بزند. بالتبع زحمتکشان بهنگام رویارویی با رژیم بطور عمده توسط ارکانهایی مثل سپاه پاسداران سرکوب میشوند که بطور مستقیم و مرئی با جناح خرده بورژوازی حاکمیت مرتبط هستند. بنا بر این در غیاب هرگونه بدیل انقلابی که در عمل مبارزه ی آنها را علیه کلیت سرمایه داری کارنا لیزه کند، و در عیاب تشکلات وسیع انقلابی و بعثت پائین بودن درجه ی آگاهی، بیدایش توهم نسبت به جناح بورژوازی حاکمیت بخصوص با توجه به مخالفت و مظلوم نمایی آن در مقابل جناح دیگر، از لحاظ عینی بسادگی

"مرد پنجاه ریالی - وبالاتر" از آزادی مطبوعات دفاع می کند

"چریک بزرگ، مهندس بزرگان، که در دوره ی ریاستش دهها روزنامه و مجله با تأسیس شخص شخیص ایشان بسته شد، اکنون پس از بسته شدن روزنامه ی "میزان" مبارزه ای، از نوع بزرگانی، برای بازگشائی آن آغاز کرده است! شکل گسترده ی این مبارزه با اعلامیه ای که در "انقلاب اسلامی" ۲۴ فروردین با عنوان درشت "دعوت مهندس بزرگان از مردم ایران برای حمایت از آزادی مطبوعات" به چاپ رسیده است آغاز شد. ناگفته پیداست که در این "مبارزه ی چریک بزرگ"، توپ و تفنگ و حتی راه پیمائی و تحصن نباید جای داشته باشد، اما پیس از خواندن اعلامیه می فهمیم که وی جرات ایراد یک سخنرانی خشک و خالی را هم ندارد. مبارزه آقای بزرگان از نوع "ریالی" است. ایشان نخست با ذکر اینکه "دهها سند مالکیت برای استخلاص رضا صدر، سردبیر میزان"، آماده است "با زپرس ویژه مطبوعات، را که گفته بود کسی حاضر به پرداخت وثیقه برای آزادی صدر نشده بود" خط "میکند! اما بلافاصله، برای آنکه کسی چشم طمع به "دهها سند مالکیت" ندوزد، به "مردم سرتاسر ایران" رو میکند و از آنان میخواهد که "برای جمع آوری وثیقه ... هر کس بر حسب تمایل و تمکن خود مبلغی بالاتر از پنجاه ریال به حساب شماره ۵۵۵۵ بانک صادرات ایران ... بگذارد!

بیچاره "مردم سرتاسر ایران"، که از یکسو رهبران سازشناپذیر مکتبی و از سوی دیگر متخمسین "مظلومان" به لطایف الحیل آنها را می چا پند!!



پیش بسوی تدارك انقلاب سوسیالیستی



پیام روز کارگر: اتحاد، اتحاد علیه سرمایه دار

در روز اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) سال ۱۸۸۶ میلادی کارگران شهر شیکاگو آمریکا علیه سختی شرایط کار و اعتراض به ۱۲ ساعت کارروانه دست به چنان اعتصابی زدند که شگفتی جهانیان و وحشت سرمایه داران را برانگیخت . در این اعتصاب سرمایه داران آمریکایی و دولت حامیشان چون از تفرقه اندازی بین کارگران نتیجه ای نگرفتند ، توسط ارگانهای سرکوب خود ، اعتصاب آنان را به خاک و خون کشیدند . تعداد زیادی از کارگران کشته و زخمی و رهبران اعتصاب محاکمه و اعدام شدند . از آن پس کارگران جهان روز اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) را بعنوان روز همبستگی و اتحاد کارگران براسر جهان ، روز کارگر ، برگزیدند .

کارگران مبارز : امسال نیز گرامیداشت روز جهانی کارگر در شرایطی برگزار می شود که میلیونها نفر از کارگران و زحمتکشان کشورمان با بیکاری و فقر دستبگیربانشند . گرانی و کمبود مواد اولیه زندگی بیداد میکند . کمبود مسکن برای کارگران و زحمتکشان همچون گذشته ، بخش عمده ای از مشکلات آنان را تشکیل میدهد . روزی نیست که مرگ ، کارگران و فرزندان شان را تهدید نکند . هنوز نقص عضو و بیماری باعث سبروزی کارگران میشود . بیمه های کارگری و وسایل بهداشتی محدودی هم که وجود دارد فقط برای ظاهر سازی و عوامفریبیدن .

در چنین شرایط سخت زندگی است که رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی سود ویژه که بخشی از دستمزد پرداخت نشده کارگران است را لغو و عیدی و پاداش آنان را محدود کرده است . در این شرایط است که جنگ رژیم های ارتجاعی ایران و عراق باعث بیکاری و بیخانمانی عده ی زیادی از کارگران و زحمتکشان مناطق جنگ زده شده است . جنگی که تنها ضررش به زحمتکشان و کارگران دو کشور رسیده و نفعش تمام و کمال به جیب سرمایه داران و امپریالیستهارفته است . حاصل جنگ فعلی گرانی ، بیکاری و فقر بیش از حد و سوزناک است . سوزناک تر از آن است که کارگران و زحمتکشان هر دو کشور ، کارگران و زحمتکشان که بیش از هر قشر و طبقه ای در زیر فشار جنگ خرد میشوند . جنگی که بودجه ی دولتی را بجهت فروشندگان اسلحه خالی کرده است . جنگی که آلونک های زحمتکشان را ویران کرده و کاخهای بسیاری برای سرمایه داران بسازد .

رژیمهای سرمایه داری از تمام امکانات خود برای ساکت نگه داشتن طبقه ی انقلابی کارگر استفاده میکنند . رژیم جمهوری اسلامی نیز بنابر ماهیت سرمایه داری و مدکارگری خود اعتصاب و تحصن های بحق کارگران و بیکاران را سرکوب کرده و به خاک و خون میکشد و ساواک نوع جدید کارخانه ای را بنام انجمن های اسلامی بوجود آورده تا همچون زمان شاه وظیفه ی تفتیش عقاید ، اخراج و دستگیری کارگران آگاه و مبارز را بعهده گیرند . اکنون در آستانه ی روز جهانی کارگر ، ره آورد دو سال و اندی حکومت جمهوری اسلامی چیزی جز سرکوب اعتراضات کارگری ، دستگیری ، شکنجه و اعدام مبارزین نبوده است .

کارگران انقلابی : رژیم جمهوری اسلامی با کارنامه ی سیاه دوساله اش ماهیت ضد کارگری خود را با اثبات رسانیده و هر دو بخش هیات حاکمه هرچند که در بسیاری از مسائل با هم اختلاف نظر دارند در سرکوب مبارزات طبقه ی کارگر و حفظ نظام سرمایه داری متفق القولند . هر دو جناح خواستار لغو سود ویژه و استثمار بیش از حد کارگران بوده و متفقا در سرکوب اعتراضات بحق آنان

اقدام میکنند. تجربه‌ی خویشار مبارزات کارگری در جهان بطور عام و ایران بطور خاص نشان میدهد که دولت‌های سرمایه داری هیچ وجه قادر به تحقق بخشیدن خواسته های کارگران و زحمتکشان نمی باشند. تجربه نشان داده است که فقط طبقه‌ی کارگر است که میتواند پاسخگوی خواسته های کارگران و زحمتکشان باشد. تنها دولتی قادر است استثمار را از بین ببرد که دولتی کارگری باشد. دولتی که آموزش را خود کارگران بدست توانای خود اداره کنند.

دولت جمهوری اسلامی به تنها یک دولت کارگری نیست، نه تنها کارگران در آن هیچ نقشی ندارند بلکه دولتی است دشمن کارگران و زحمتکشان و حامی نظام سرمایه داری، نظامی که همیشه با طبقه‌ی کارگر در ستیز بوده و هست. نظامی که طبقه کارگر هیچ سازی را بسا آن نمی پذیرد، بنابراین نه سردمداران حزب جمهوری اسلامی و شرکاء با شعارهای دروغین "ضد امپریالیستی" و نه انواع "لیبرالها" با شعارهای با مصلاح آزادیخواهانهای خود قادر به حل مشکل کارگران و زحمتکشان نیستند. چرا که هر دو جناح حاکم حافظ سلطه‌ی سرمایه بوده و از شعارهای ضد امپریالیستی و آزادیخواهی صرفا برای عوامفریبی استفاده میکنند.

نابودی نظام سرمایه داری و استثمار انسان از انسان و تحقق یافتن خواسته های کارگران و زحمتکشان تنها با انقلابی سوسیالیستی امکان پذیر است. انقلابی که اکنون احتیاج به تدارکی نه چندان آسان دارد. آگاهی، آموزش، شکل و تشکیلات از جمله مسائلی هستند که در دوران تدارک انقلاب سوسیالیستی مطرح میباشند. خودآگاهی طبقه کارگر، شناختن نظام سرمایه داری، دانستن چگونگی نابودی این نظام و فراگیری اینکه تنها بدست پرتوان کارگران و زحمتکشان است که سرمایه داری نابود شده و سوسیالیسم جایگزینش میشود. از جمله ضروریات هر انقلاب سوسیالیستی میباشد. طبقه کارگر مادام که در پراکندگی بسر میبرد از هیچ نیرویی برخوردار نیست. طبقه کارگر بدون تشکیلات منسجم و انقلابی قادر به مبارزه با نظام سرمایه داری نیست، چرا که دشمنش از آنجانب تشکیلاتی برخوردار است که با آسانی قادر به سرکوب هر حرکت اعتراضی پراکنده میباشد.

آگاهی سوسیالیستی و تشکیلات منسجم نه خود بخود بلکه در کوران مبارزات پیگیر طبقه کارگر و در پیوند جنبش کمونیستی با جنبش کارگری تحقق مییابد. کارگران باید برای تحقق خواسته های خود به حرکت های اعتراضی مشخص دست زده و کارخانه ها را به قبرستان نظام سرمایه داری بدل سازند. ایجاد شوراهای واقعی و دموکراتیک کارگری، آزادی تجمعات کارگری، آزادی اعتصاب و تحصن از جمله خواسته های بحق دموکراتیک کارگران میباشد که باید در جهت آن سازماندهی و مبارزه شود. کارگران باید با مبارزه علیه تفتیش عقاید، اخراج کارگران و حمله ی پاسداران سرکوبگر به کارخانه ها صفوف خود را هرچه مستحکمتر سازند. خواسته های دموکراتیک کارگران رابطه ای ارگانیک با خواسته های کل جامعه داشته و طرح شعارهای آزادی بیان، قلم، اجزای و غیره با خواسته های آزادی اجتماعات، اتحادیه ها، شوراهای واقعی و ... لازم و ملزوم یکدیگرند.

امسال روز کارگر را به روز تداوم مبارزات کارگران علیه نظام استثمارگر سرمایه داری بدل سازیم. خواسته های بحق خود را طرح کرده در راه تحقق بخشیدن به آنان مبارزات گسترده ای را سازمان دهیم. بامید تدارک یافتن انقلاب سوسیالیستی و پیروزی آن که تنها راه حل مشکلات کارگران و زحمتکشان بوده و آرمان واقعی آنان را تحقق می بخشد.

سازمان وحدت کمونیستی

اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) روز جهانی کارگر گرامی باد

لیبرال ها و "لیبرال" ها

مروری بر
مفاهیم

نیم جدید را نیز جا داد (که از نظر ایدئولوژیک به همان مواضع طبقاتی سرمایه داری بوروکرات و خرده بورژوازی تقلیل می یابد). در این شکل اخیر "دولت رفاه اجتماعی" که همان محتوای را در شکلی متفاوت عرضه میکند قرار دارد. طبیعی است از آنجا که هدف و محتوای خواست لیبرالیسم حفظ منافع خود در عین حفظ نظام سرمایه داریست هر گاه که هژمونی در نهاد دولت با گرایشهای دیگر باشد آنها اظهار علاقه ای به گسترش قدرت دولت نمیکند. این امر هم در مواردی صادق است که مثلاً هژمونی در نهاد دولت با سرمایه داران محافظه کار باشد و هم در مواردی که این هژمونی را خرده بورژوازی داشته باشد. دلیل این مسئله هم روشن است. برای لیبرالها بمثابة بخشی از سرمایه داری هدف اصلی حفظ منافع است. از دیاد قدرت دولت وسیله ایست در تحقق این هدف. بنابراین هر گاه این وسیله و هدف با هم در تضاد افتند بدون تردید وسیله فدا خواهد شد. با اینهمه همانطور که گفته شد سلطه نهادی لیبرالیسم در این اواخر در کشورهای سرمایه داری (علیرغم آنکه حکومت در دست آنها باشد یا نه) مانع ایجاد این تضاد شده و بنابراین لیبرالیسم (نو) مداوماً طرفدار از دیاد قدرت دولت بوده است. سایر گرایشهای که از آنها نام بردیم و طرفدار از دیاد قدرت دولت هستند (سرمایه داری بوروکرات، بخشهای از خرده بورژوازی، سوسیال دموکراسی، رویزیونیسم جدید...) را در ایران سهواً یا تعمداً لیبرال میخوانند. این بیسبب اشتباه است و نه تنها مسئله ای را حل نمیکند بلکه میتوانند موجب اشتباهات دیگر شود. تنها واژه دشنام آمیز از نظر کمونیستها لفظ لیبرال نیست، سوسیال دموکرات هم به همان اندازه دشنام آمیز است. در کشورهای سرمایه داری پیشرفته که هم جنبش کارگری و هم سرمایه داری سنت و سابقه دارد نمیتوان یک سوسیال دموکرات را لیبرال خواند و مسؤرد تمسخر قرار نگرفت و بر عکس، آقای اشپیتر آلمانی سوسیال دموکرات است و نه لیبرال. و بر عکس آقای کندی آمریکائی لیبرال است نه سوسیال دموکرات. در انگلستان حزب لیبرال در جایی میان حزب کارگر (سوسیال دموکرات) و حزب محافظه کار قرار گرفته است و یکی شمردن آنها فقط حکایت از بی اطلاعی میکند. این امر درست که همه ای این احزاب عملاً در خدمت سرمایه داری هستند نباید موجب این تسامح شود که همه را لیبرال بخوانیم. اگر میخواهیم به آقای مایکل فوت دشنام دهیم چرا با و نمی

در این اواخر دو تن از لیبرالهای قدیمی - الهیار صالح و کریم آبادی - در گذشتند و از جانب دیگر مهندس بازرگان که قبل از آنکه واژه لیبرال "نجس" شود افتخار به لیبرال بودن میکرد اعلام داشت که اگر "امریکا شیطان کبیر است، مارکسیسم شیطان اکبر است". این مناسبت را بفال نیک میگیریم تا توضیحاتی پیرامون لیبرالهای با کیومه و بی کیومه که سئوالاتی در مورد آن توسط برخی از رفقا شده است بدهیم.

در مقالات گذشته رهائی ذکر کرده ایم که بورژوازی ابتدائی در حال رشد در کشورهای اروپا دو گرایش اساسی در درون خود بوجود آورد که از آنزمان تا کنون به گرایشهای لیبرال و محافظه کار شناخته میشوند. مبانی اقتصادی و سیاسی این گرایشها طبعاً در طول زمان و به نسبت میزان رشد جوامع و ویژگی های هر جامعه تغییراتی کرده است ولی علی الاصول بخصوص در قرن اخیر که لیبرالیسم (لیبرالیسم نو) در بسیاری از موارد بصورت نهاد مسلط اجتماعی در غالب کشورهای سرمایه داری پیشرفته در آمده است، ویژگی های آنرا میتوان بصورت هواداری از گسترش قدرت دولت، اظهار تمایل بیشتر به حفظ موازین دموکراسی بورژوازی و از آنجا اولویت دادن به سلاح اقتصادی و سیاسی دید. این هواداری از گسترش قدرت دولت بلا در نظر گرفتن آنکه دولت سرمایه داری نهادهاء مین منافع و حفظ سلطه طبقه سرمایه دارست در باطن چیزی جز ادامه ی تفوق بورژوازی را با خود ندارد با این تفاوت که شیوه اعمال قدرت دوراندیشی بیشتری را در برابر شیوه اعمال قدرت محافظه کاران نشان میدهد. در این گرایش دولت وظیفه دارد که با تدوین مقررات از هرج و مرج ناشی از قانون جنگل جلوگیری کند و شرایطی بوجود آورد که سرمایه داران و بخشهای مختلف سرمایه داری بتوانند در عین رقابت با هم از کشیده شدن به وضعی که موجب اغتشاش اجتماعی، ایجاد نارضایتی عمومی و بهره برداری نیروهای مخالف سرمایه داری میشود جلوگیری کنند. بنابراین این گرایش بطور مشخص از دیاد قدرت و دامنه عمل دولت را از جهت سیاسی مجاز میداند تا بتواند بهتر به بخش خصوصی کمک کند. این گرایش را نباید با گرایشی که در بخش سرمایه داری بوروکرات و یا بخشهای از خرده بورژوازی در جهت میل به از دیاد قدرت اقتصادی نیز - و یا بعبارت دیگر از دیاد سهم سرمایه ی دولتی - وجود دارد اشتباه کرد. در این زمره ی خاص میتوان گرایش انحرافی راست درون جنبش کارگری - سوسیال دموکراسی و رویزیو -

گوئیم سوسیال دموکرات. مگر خدای ناکرده در ضمیر ناخود آگاه ما سوسیال دموکرات مفت خوبی است؟

ما با خواهیم با زبان کلی سخن گوئیم در این صورت بگوئیم سرمایه دار و کارگر و اسلام. یا آنکه میدانیم در درون این طبقات گرایشهای مختلف بدلائل مختلف وجود دارد و آنقدر نیز میدانیم که آگاهی و توجه به این مسائل برای ما ضروری است. در این صورت باید دقت کرد که مفاهیم مخلوط نشوند چه نقض غرض میشود. آیا مفک نیست که بجای آنکه بگوئیم رهبری جنبش کارگری مشغول در آلمان با سوسیال دموکراسی است مدعی شویم که رهبری جنبش کارگری با لیبرالیسم است؟! این امر همانطور که گفته شد قضیه ای را حل نمیکند و فقط مبین عدم اطلاع ماست. بنابراین بهتر است آنجا که لیبرال و سوسیال دموکرات و کذا قابل تفکیک هستند آنها را تفکیک کرد و آنجا که مشی مشترک آنها یکی را بزر برچم دیگری می آورد و موقعیت اجتماعی این تمایز را مشخص نکرده است نوعی قید این آگاهی را نشان داد. مثلاً در ایران که سوسیال دموکراسی سابقه و سنت وسیع ندارد (انواع دیگر انحرافات درون جنبش

کارگری کار آنرا انجام میداده است) عناصر یا نیروهای معینی با این گرایش در حال حاضر زیر پرچم لیبرالها هستند اینها را با اصطلاح لیبرال یا "لیبرال" خطاب کنیم.

این تمایز میان لیبرالها و "لیبرالها" از لحاظ دیگر نیز قابل توجه است. بدین معنی که همانطور که تعلق لیبرالیسم به آزادی قدرت دولتی (یعنوان وسیله ای برای حفظ منافع) بخصوص در قرن اخیر بصورت یسنگ ویژگی در آمده است، گوایش به حفظ موازین دموکراسی بورژوازی نیز (از همان نقطه نظر) بصورت یک مشخصه در آمده است با این تفاوت که امکان بروز تضاد بین این گرایش اخیر و حفظ منافع بسیار بیشتر از مورد اول است.

لیبرالیسم تا زمانیکه وجود دموکراسی بورژوازی بطور جدی منافع کلی نظام و البته ایضا منافع این بخش از بورژوازی را تهدید نکند و موجب سوء استفاده نیروهای انقلابی نشود حفظ آنها مناسب میدانند. تمایل به حفظ منافع خود که در دموکراسی بورژوازی به بهترین شکل تأمین میشود و دوران پیش بیشتر در حفظ منافع کل نظام که موجب فریب بخشهای وسیعی از توده های مردم میشود موجب ادامه گرایش لیبرالیسم به حفظ دموکراسی بورژوازی است. در این راستا از برخی از نیروهای دیگر اجتماعی نیز میتوان نام برد، نیروهایی که بطور عام دموکرات خطاب میشوند و خواهان حفظ یا برقرار کردن دموکراسی (بورژوازی) هستند. بجز طبقه کارگر که وجود دموکراسی بورژوازی را محملی برای نابودی سرمایه داری و برقراری

دموکراسی پرولتری میدانند، نیروهای دیگر (بویژه بخش مپسی از خرده بورژوازی) بدلائل طبقاتی خود خواهان برقراری این روابط هستند. این نیروهای دموکرات (همانطور که گفته شد بجز طبقه کارگر) در زمینه های مختلف سیاسی با لیبرالها همسو هستند. در موارد متعددی در اردوی لیبرالها قرار میگیرند ولی بمعنای واقع کلمه لیبرال - یعنی بورژوا لیبرال - نیستند. لیبرال خواندن آنها گاه سهواً انجام میگردد و گاه آگاهانه است. حزب توده آگاهانه و مطابق نقشه های طرفداران آزادیهای دموکراتیک را لیبرال میخواند، چون دشمن آزادیهای دموکراتیک است، و چون میدانند لیبرال بمعنی بورژوا لیبرال و مطرود بون بورژوازی لیبرال هم اظهر من الشمس است. حزب توده از این "تجاهل عارف" بهره برداری سیاسی میکند. کسانی که مانند حزب توده نمی اندیشند نباید مسامحتا همان فرهنگ حزب توده را بکار گیرند. حداقل این است که این جماعات را با اصطلاح لیبرال یا "لیبرال" خوانند. اما در جوامعی مانند ایران، علاوه بر دو وجه فوق الذکر لیبرال و "لیبرال" یک وجه سوم نیز وجود دارد که اهمیت ویژه ای دارد و این مربوط به فرهنگ جوامع عقب افتاده است. ایران را فی المثل با آمریکا یا یکی دیگر از کشورهای سرمایه داری پیشرفته مقایسه کنیم. در یک جامعه پیشرفته و شکل گرفته، مبنای حرکت نیروهای سیاسی مشخص است. یک سیاستمدار بورژوا بر حسب منافع طبقاتی خود و بر حسب آنکه نماینده کدام منافع اقتصادی باشد خط سیاسی مشخصی دارد. لیبرال است یا محافظه کار یا رنگ آمیزها و سایر روشنیهای متفاوت نه آقای را کفتر هرگز روزانه "خط سیاسی" و از آن عجیتر "مشی اقتصادی" عوض میکند و نه آقای ریگان. آنها منافع اقتصادی و سیاسی خود را می شناسند - این منافع جدا افتاده و مشخص است - و مردم نیز آنها را با آن می شناسند. اگر آقای ریگان فردا خودش را لیبرال معرفی کند قاعدتاً میخواهد خودکشی سیاسی کند و کثرت مردم او را دیوانه معرفی خواهند کرد. این امر همانطور که گفته شد بخاطر جا افتادگی نهادهای سیاسی است. میتوان در سایه روشنها تغییراتی داد، تا کیدات را کم و زیاد کرد ولی رنگها را نمیتوان ناگهان تغییر داد. این امر در آن جوامع پذیرفته ندنی نیست. اما در جوامعی مانند ایران چه؟ در ایران و کشورهای مشابه "بیم عقیدتدگی مفرط اجتماعی و فرهنگی همه چیز ممکن" است. نمیتوان جز با کوشش پیگیر ارتباط منطقه ای مواضع اقتصادی و تحول یابندهای اجتماعی و دائم تغییر و تحول را دریافت و از آن مهمتر بین این مواضع اقتصادی و سیاسی دیروز و امروز و فردا ریمان ارتباطی معقولی پیدا کرد. در جامعه ای

هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه دار

میشود، و مرز مقولات روشنتر و جوه تمایز گرایشهای با گیومه و بدون گیومه دقیقتر میشود. اما تا زمانی که چنین نشده است و "نهادهای سیاسی و اقتصادی نهاد نشده اند" برای جلوگیری از چنانندن گرایشهای متفاوت در درون یک مقوله، هرگاه که نتوان آنها را کلا تفکیک کرد، مجبور خواهیم بود که به کار آئی گیومه متوسل شویم. اما تردیدی نخواهد بود که مبارزات طبقاتی در ادامهای خود خطوط را روشنتر میکند. در آنصورت فرقی میان سوسیال دموکرات و لیبرال و خرسرده بورژوا و ماکیاولیست برای همه روشنتر خواهد شد و احتیاج به قیود کمتر. و بالاخره به این نکته باید توجه داشت که همانطور که بارها گفته ایم اعتقاد ما بر اینست که همه ایمن نیروها، لیبرال و "لیبرال" در تصور برقراری شکل حکومتی که تصور را میکنند - دموکراسی بورژوازی - در توهم بسر میبرند. در کشورهای مانند ایران امکان استقرار - نهادی شدن - دموکراسی بورژوازی وجود ندارد. دلائل این اعتقاد را مکررا ذکر کرده ایم ولی اینرا نیز متذکر شده ایم که این اعتقاد ما و بسیاری دیگر از کمونیستها مانع از آن نیست که این نیروها خود را مدافع آن قلمداد نکنند. بدون تردید بخش مهمی از این نیروها بفرز کسب قدرت با مقتضیات سیاسی و اقتصادی جامعه سرمایه داری ایران خود را منطبق خواهند کرد و توسل به دموکراسی بورژوازی را مجاز خواهند شمرد. آنها بطور مسلم با "شیطان اکبر" همان کساری را میکنند که حزب حاکم امروزه میکند. اما از میان اینها، کسانی که مقتضیات جامعه را درک نکنند و تصور کنند که میشود در ایران دموکراسی سوتیسی و سوتدی را برقرار کرد فقط موجب ترحم میشوند. سرنوشت الهیار صالح ها بدون تردید موجب تنبیه بسیاری از آنان خواهد بود. "ضروریات" حکم میکند که بیشتر بازرگان و بنی صدر بود تا الهیار صالح.

در حاشیه...

از "خودزنی" است، بخشی از آن "اصلا وجود ندارد" و بخشی دیگر "ماید افتخار جمهوری اسلامی" است؟ اینگونه است که به آقایان گفته میشود:

"شما گرفتاریک جمعیتی هستید که خودشان را بیپهوش میکنند و داغ میکنند برای اینکه گردن شما بگذارند... سروکار با یک عده ای ((دارید)) که به هیچ چیز پایبند نیستند... وقتی انسان با اینها مواجه شد خوب باید خیلی با استادی عمل بکند که اینها خیلی دستشان یک مساله ای نیاید. البته کار مشکلی است، و انشاء - الله اجر دارد در این کار..."

تا چندی پیش، نه چندان دوازدهمدهی جماران، "استاد" دیگری در دنیا و ران زندگی میگرد؛ چرخ بازیگران این بازیچه ها بسیار دارد؛

ما مثلا پدیده ای باسم فدائیان خلق اکثریتی وجود دارد که زمانی از دولت موقت حمایت میکرد و بعد میگوید ببخشید اشتباه کردم! (واژ آن جالبتر اینکه هواداران عزیز هم آنها مسئله ای نمیدانند) "اشتباه" کوچک کسی شده است بجای عمرو، زید را گرفتیم. عکس کردیم آقای بازرگان و امیر انتظام (و بقول آنها بورژوازی لیبرال) خوب هستند، بمسند فهمیدیم بورژوازی لیبرال بد است. حالا فهمیده ایم ارتجاعیون خوب هستند. در آنطرف صحنه هم همین بازی در جریان است. آقای بنی صدر ده دوازده میلیون "رأی" می آورد بدون اینکه یکی از رأی دهندگان بدانند او کیست، چه میگوید و چه میخواهد. قبیل از انتقادات طرفدار "ملی کردن" تجارت خارجی است. میگوید دولت باید آنها در دست بگیرد. اما امروز چشم و چراغ بورژوازی شده است. بازار تهران بخاطر او تظاهرات میکنند. بنی صدر دیروز، بنی صدر امروز، بنی صدر فردا؟ رشته ای ارتباطی طبقاتی، منافع مشخص گرایش مبنای اقتصادی مشترک دیروز و امروز کدامند؟ توضیح دهید. جناب مستطاب قطب زاده چه سوره ای منفور صدا و سیمای اسلامی، شخص مورد طعن و لعن دیروزی همه و حتی بورژوازی، ناگهان آزادبخواه میشود، بازار تهران برای پیش تظاهرات میگذارد (!). امروز کلاه غیبی بسر میگذارد و فردا؟ کسی چه میداند. در جامعه عقب افتاده "همه چیز ممکن است". میتوان این مثالها را ادامه داد و قضاوت کرد. کسبه آیا بنی صدر و قطب زاده، لیبرالند یا "لیبرال" یا شارلاتان، و نفهمید که نیروهای که دنبال آنها هستند برای این پیروی چه مبنائی بجز دنباله روی عقب ماندگان از شارلاتانهای سیاسی دارند. حال طیف بسیار وسیعی از گرایش های درون سرمایه داری ایران که با اشتباه همه لیبرال خطاب میشوند، از آقای امینی و مختیار و سنجابی و بازرگان و بالاخره جناب بنی صدر را در مقابل چشم بگذاریم و سپس گرایشهای سیاسی لیبرالی وسیع درون خرده بورژوازی دموکرات را مد نظر قرار دهیم و ملاحظه کنیم که گذاشتن همه اینها در یک مقوله نه تنها غلط و حاکی از بی اطلاعی و سهل انگاری است،

بلکه باعث و علاوه بر آن گمراه کننده است. فراموش نشود که در کشور ما هم بورژوازی مسخ و دفرمه است و سنت و سابقه بورژوازی کلاسیک را ندارد و هم جنبش کمونیستی از رشد بازمانده و از امکانات حرکت وسیع برخوردار نبوده است. فراموش نشود که در این جامعه نیروهای سیاسی ماهیت دولت را "عوضی" میگیرند و باز فراموش نشود که در همین جامعه فرماندهی چماق داران در حمله به دانشگاه، "قهرمان" مبارزه ای ضد چماق داری میشود! لازم نیست در وصف خصوصیات افراد و نیروها الفاظی بکار ببریم که بمسدا با یک تغییر مشی ظاهری آنها با گفته ای خود دچار تناقض شویم و از آن سهمتر مردم را گمراه کنیم.

تردیدی نیست که بمرور زمان و طی تحولات اجتماعی خطوط سیاسی و مبنای اقتصادی هر یک از خطوط در ایران نیز بتدریج روشن

فدائیان اسلام

قسمت آخر

پایان یک داستان ناتمام

و - رازی

شماره های پیشین این سلسله مقالات — مطالب زیر احتیاج یافت :

- تعلیق در تاریخ، سکه رایج در جمهوری اسلامی.
- ماحرای تروژ کسروی و زابطی - حداقل غنیر
- مستقیم - کشف الاسرار آیت الله خمینی با اسیر
- روابط بشیر نزدیک آیت الله کاشانی با فدائیان اسلام و ریشه های اصلی اختلافات بعدی آنها (در دو شماره)
- ترور هژیر و علل واقعی انطال انتخابات در سال نهم تهران (در دو شماره)
- ترور رزم آرا و صاحب دوسان و دسمان او در زمان ترور (طی سه مقاله)

با اینکه در آغار این سلسله مقالات، در شماره ۶۲ رهاشی، دو مطلب مهم و مفصل را از آن محرا کرده بودم (۱) با اینحال، برخلاف انتظار و پیش بینی اولیه، این سلسله مقالات بدرازا کشید و بیش از حد طولانی شد با اینکه فرصت برداختن به پاره ای از مسائل کل در رابطه با فدائیان اسلام را نخواهم داشت و بررسی آنها را بر زمانی موکول میکنم که در صورت ضرورت مبارزه و نیاز جنبش، این سلسله مقالات پس از تنقیح و تکمیل، بصورت کتاب مستقلی و بنا بصورت بخشی از کتاب "سیر مشروطه طلبی در ایران" منتشر شود (۲).

از حمله مطالبی که - نه در طرح اولیه بلکه در طی این سلسله مقالات - فکر برداختن به آنها مطرح شد، یکی معرفی کتاب "براهمه انقلابی فدائیان اسلام" بود و بطوریکه در شماره ۶۷ گفته ایم این کتاب که بقلم نواب صفوی نوشته شده، شاهکاری نظییری از برت و بلاگوئی است. در این رابطه آنچه از یک بررسی تطبیقی مورد نظر بود، نشان دادن شباهت عمیق این کتاب با "حکومت اسلامی" آیت الله خمینی، "قانون اساسی جمهوری اسلامی" و عملکردها نیست و شش ماهی جمهوری اسلامی بود.

مطلب دیگری که مورد توجه قرار داشت، ارتباط آیت الله طالقانی با نواب صفوی و فدائیان اسلام از سال ۲۴ به بعد بود (چه قبل از جنبش نفت، چه در زمان حکومت مصدق، چه بعد از کودتای ۲۸ مرداد و بالاخره چه در آستانه قیام و چه بعد از آن). مسئله اینست که مجاهدین خلق مدعی اند که "پدر طالقانی" از آنها و ارخط فکری آنها حمایت میکرد (کواپیکه جز چند عکس آیت الله طالقانی در کنار رهبران

مجاهدین خلق و چند عیار - معرق نظیر "مسئله سعادت" اصلاً "حاشوی نیست" و غیره، هیچ مدرک و دلیل قانع کننده ای ارائه نمیدهند. طرف دیگر یعنی دشمنان سرسخت مجاهدین (حزب جمهوری اسلامی روحانیون مرتجع، فدائیان اسلام، سپاه پاسداران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، ارکانهای رسمی و غیررسمی تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی و غیره) با ارائه اسناد و مدارک فراوان، خلاف این امر را ادعا میکنند.

بکلیت چیست؟ کسانی که نهای توهم خود را به اروافعی های سخن رسمی حرکت میکنند و بحای "حشوی" اسلام راستین در حشوی حقیقت اند، ادعاهای کدامیک را باید بپذیریم؟ حقیقت در کجاست؟ عرفی طرازانهای دوطرفه در آنجا شکست فقط ادعا است و سندی ارائه نمیشود. برای حشوی حقیقت و برای ارائه تصویر بدون روسوس "آیت الله طالقانی، قبل از سرچرنا بدستگیری سیاسی چهل سالگی او (۱۲۵۸-۱۳۱۸)، به موضوع گیریها، عملکردها، سه پوشیده ها و سخنرانی های او مراجعه کرد.

آنچه در اینجا، موفنا، سواستم بگوئیم اینست که مجاهدین خلق در رابطه با آیت الله طالقانی، تمام حقیقت را نمی گویند و در بهترین حالات، سیمی از حقیقت را مخفی میکنند. در سال ۲۴، وقتی که نواب صفوی از طرف دانشجویان دستگیر و معقول و معقول مورد تکفیر قرار گرفت و به آیت الله طالقانی مراجعه کرد و اساساً در کسب و کار مشغول میشد، "تسلط بر حق" و فاعل بوسی اسناد داد اسکا (پیران)، در حاشی "معروضه" نواب صفوی، "مدارچ کمالات و مقامات علمی فاضل محترم آقای نواب صفوی" را بی نیاز از تصدیق دانست (۳). آیت الله طالقانی، در سالهای ۲۸ و ۲۹ (پس از ترور هژیر و رزم آرا)، نواب صفوی و هم دستا نش را در حاشی خود، در روستای "گلبرد" ارتواح طالقان مخفی کرد.

در سال ۳۳، پس از بازگشت نواب صفوی از مصر، آیت الله طالقانی، در کنار رهروان فدائیان اسلام، در فرودگاه مهرآباد استقبال او توافقت (۴). در سال ۳۴، پس از سرآمد قندهار حسین علاء، نواب صفوی، محمد واحدی، خلیل طهماسبی و محمد مهدی عبد حدادی، بمدت ۵ ماه در خانه آیت الله طالقانی در کوچه قلعه وزیر مخفی شدند (۵) و آیت الله طالقانی پس از کودتا، برای اولین بار، بهمین علت دستگیر شد. و یک سبب در زندان ماند.

اینها و (تشریحات و موضوع گیریهای آیت الله طالقانی در زندان، اعلامیه ها و پیام ها و موضوع گیریها او پس از آزادی از زندان و در آستانه قیام، سخنرانیها و موضوع گیریها و عملکردهای او پس از انقلاب و در حاش - ترین مراحل حسن حتی در خصوص خود مجاهدین و بالاخره آخرین سخنرانی او، دور و در قتل ارفوت، در ۱۷ شهریور ۵۸، در پشت زهرا، از جمله واقعات هاشمی است که نمیتوان بسادگی از کنارشان رد و انداختن آنها را نادیده گرفت.

عبدالحسن واحدی، یکی از بنیاد گذران و "مرد شماره ۲" فدائیان اسلام، در زمان حکومت مصدق میگفت: "دلم بحال آقا سید محمود منسورد، هر وقت بستم ما میآید ما میگوئیم مصدق است و هر وقت بیست مصدق میآید ما میگوئیم مصدق است." این طرفدار فدائیان اسلام است.

آیت الله طالقانی بیشتر "مصدق" بود.

در همین روزهاست که نواب صفوی تصمیم به ترور دکتر مصدق میگیرد، چندان بعد، بحان دکتر حسین فاطمی، سوء قصد میشود. روزها و ماهها را پشت سر میگذاریم... دوبارند تروریست وابسته به آیت الله بهبهانی و آیت الله کاشانی که در آغاز حکومت دکتر مصدق، بنظریکه اشاره کرده ایم، نسبت بهم رفتار خصمانه ای داشتند، پس از ۲۰ تیر و آغاز مخالفت های آیت الله کاشانی با دکتر مصدق، بهم نزدیک شدند و در توطئه ای علیه جنبش فدا میریایستی توده ها با بوحادث عمل رسیدند. باز تمام روزها و ماه های پر حادثه و سرنوشت ساز را را کنیم و بعنوان نمونه فقط اشاره کنیم که در توطئه ۹ اسفند ۳۱، علاوه بر آیت الله بهبهانی و مزدوران او، آیت الله کاشانی و باند او نیز نقش فعالی ایفا کردند. (۹)



این نزدیکی و وحدت عمل دوبارند، تا کودتای ۲۸ مرداد (در کنار وحدت عمل کل روحانیت علیه مبارزات فدا میریایستی توده ها) همچنان ادامه داشت. باند طرفدار کاشانی که امروز معروف تر به بن فردان مزدوری بنام عبدالعزیز ساجیان، مدیر نشریه "نبرد ملت" است، در روز کودتا و روزهای بعد از آن، "گارد چهارمقدس" او، که در شماره های قبل اشاراتی به آن کرده ایم، دست به جنایات وحشیانه ای میزند. او در همان روزهای بعد از کودتا "حزب خلق را بوجود آورد و در روزنامه نبرد ملت را ارگان آن گردید و با وجود بسیار کلانی که از دربار گرفت تلاش کرد که طرفداران نهضت ملی و حزب توده را که پس از ۲۸ مرداد، مانع فعالیت شان شده بودند بسوی حزب خلق بکشاند" (۱۰).

اما نواب صفوی. مهندس عزت الله سحابی در "یادواره شهید نواب صفوی" (اطلاعات، ۵۹/۱۰/۲۷)، از پاپ کاتولیک ترمیشود. و در مقاله ای خائفا نه و مجیز گویانه ای (۱۱) "فدائیان اسلام، گارد ضربی نهضت ملی شدن نفت" می نویسد:

"من شنیده ام که روز ۲۸ مرداد که نواب ایران نبود، واحدی و دیگران که تهران بودند به مصدق اطلاع دادند که ما حاضریم از شما حمایت کنیم."

آنچه گویا مهندس سحابی از اطلاع "واحدی و دیگران" به مصدق شنیده است البته دروغ و قیحانه ای بیش نیست، ولی آن قسمت دیگر از بیانات ایشان که "نواب ایران نبود"، دروغ دیگریست. نواب در روز کودتا، در ایران و در زندان بود و بعد از کودتا از زندان آزاد شد و بلافاصله در دفاع از کودتا موضع گرفت. حجت الاسلام لویسان، مدیر نشریه "متشور برادری"، "ارگان فدائیان اسلام- وفاداران به شهید نواب صفوی" می گوید:

"در زمان مصدق، ایشان (یعنی نواب) را به دو سال زندان محکوم کرده بودند... و ۲۰ ماه در زندان نگه داشتند که (بلافاصله بعد از کودتا) با سقوط مصدق ایشان از زندان آزاد شدند و وقتی هم که در زندان بودند و به

"طرفدار فدائیان اسلام؟ بعد از قیام، آیت الله مجاهدین خلق حمایت میکرد با از رهبران و وابستگان به جمهوری اسلامی (به تعبیری که امروز می شناسیم)؟ پاسخ دقیق به این سئوالات، به یک بررسی همه جانبه و بی غرضانه نیازمند است. با اینکه، بر اساس مدارک و اسناد موجود، برای سئوالات فوق از هم اکنون جواب مریح و روشنی داریم. ولی ترجیح میدهم تا وقتی که به آن بررسی همه جانبه نپرداخته ایم و اسناد و مدارک لازم را ارائه نداده ایم حکمی ندهیم و در اینجا، بهمین اشارات مختصر ولی لازم اکتفا میکنیم.



در شماره های قبل گفتیم که نواب صفوی از همان آغاز حکومت دکتر مصدق، از آیت الله کاشانی برید. اکثریت قریب به اتفاق فدائیان اسلام به آیت الله کاشانی پیوستند، نواب صفوی و تنی چند از هم دستا نش تحت حمایت آیت الله بهبهانی، آخوند درباری و سرسپرده معروف انگلیس، قرار گرفتند. طرفداران آیت الله کاشانی طی اعلامیه شدیدالحنی "تنفیر و انزجار شدید خود را از اعمال بیرویه و بیشمارانه ی باند نواب صفوی اعلام داشتند، و توهین او به "حضرت آیت الله کاشانی، مجاهد فداکار عالیقدر عالم اسلام" و "مردان بزرگ دینی و ملی" را "بمنزله محاربه با امام زمان (ض)" دانستند. (۶)

شاهرخ گوینده پر شور فارسی در رادیوی آلمان هیتلری (که بعدها بعنوان مشهورترین جاسوسیان و نوکران امپریالیسم انگلیس در ایران درآمد) و سید ضیاء الدین مهری معروف امپریالیسم انگلیس به نواب صفوی وعده داده بود که در صورت زمامداری (پس از قتل مصدق)، در جهت استقرار حکومت اسلام می و اجرای احکام اسلام گام بردارد (۷) و از همان آغاز، خجابه را اجباری کند.

شاهرخ، تماما در میان تمام پیغمبران جرجیس را انتخاب کرد و بجای تمام آیت الله ها و بویژه آیت الله ای متخص در آن ایام برای شناساندن دین مبین اسلام (نظیر آیت الله علامه نوری در روزگار ما)، برای گرایشیدن به اسلام به حضرت نواب صفوی مراجعه کرد. شاهرخ پس از موعظه ای یکساعتی نواب صفوی به حقانیت دین اسلام و شیعه اثنی عشری پی میبرد، مسلمان میشود و نام حسن را بر خود میگذارد. اعلامیه ای پرازدشت نام های رکیک به مصدق به قلم همین فرد تازه مسلمان زوبه امضاء فدائیان اسلام، منتشر میشود و "برای همیشه دوست فدائیان (اسلام) و محرم را ز آنها گردید. سلام خالصانه میگرد و خود را حامی دین معرفی مینماید و به اغفال مردم و القاء شبهه به افراد می پرداخت. گراوات را از گردن خود باز کرده و با دانه های درشت تسبیح که بهم میخورد خوب مدا میگرد، رشته ای و الفت بست... مگر دولت بریتانیای کبری و صاحب آبهای دور افتاده ای بایستند، از شاهرخ چه میخواست؟ آیا غیر از این آرزو داشت که تنها تاجهای ورتدل و کارابین های کوتاه و سفری فدائیان اسلام، نقشه های آخر طرفداران (حسن البنا) را در مصر بازی کند" (۸)

هرک بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

و "کاخ واشنگتن" را نیز ردیف میکند، آثروزیان عوام قریبی ما نیازی نبود. در همان اعلامیه حضرت نواب، فقط و فقط از "پاس کرملین" و "عمال رذل" شان صحبت میشود و ایشان در مورد خوشحالی زاید الوصف کاخ نشینان لندن و واشنگتن و شوکران مزدوران داخلی آنها حتی یک کلمه هم افاضی کلام نمی فرمایند. در واقع، چه توقع نابجایی مگر حضرت ایشان میتوانند خودشان و بهامثال خودشان توهین بفرمایند.



چندما، پس از کودتا، وقتی که اسلام نجات یافت دوباره فدائیان اسلام از نوچان هم افتادند. این دوبارند یکی توسط عبداللہ کرباسیچان، "موسس و دبیر کل حزب خلق" رهبری میشود دیگری توسط نواب صفوی همیشه هیرفدائیان اسلام (گوا اینکه در مورد باند اخیرالذکر در آن ایام باید گفت که تقریباً "علی مانده بود زحوش")، نواب صفوی، در سخنرانی های خود در مساجد و راه علامه های گاه گذاری خود، از موضع تدافعی، "برادر" خود عبداللہ کرباسیچان را مورد سرزنش قرار میداد ولی کرباسیچان که توپش پسر و پیشش به گوه احد (سر لشکر زاهدی، نخست وزیر) بود، شدیدترین حملات و رکیک ترین دشنام ها را نصیب فدائیان اسلام میکرد. در شماره ۹۱ "نبرد ملت" مورخ ۱۲/۹/۱۳، کاریکا توری چاپ کرد که در آن نواب صفوی (و با بقول "نبرد ملت"، آقای فدائیان اسلام) بصورت موش ترسیم شده بود که به درسا ختمان "حزب خلق" نزدیک میشد ولی پشت محکم "برادران مسلمان" بر قرق موش (نواب صفوی) کوبیده میشد (۱۴). و در مقالهای مفصلی در همان شماره از جمله میخوانیم:

"مردم خوب میدادند که نواب صفوی حقوق بگیر از جیب پستی مسلمان پاکیزه دل و ساده لوح است و واقفند که او جز با زبک بخت برگشته ای نیست."

"من میدانم که فرزندان رشید اسلام هیچکدام با این پیرنگ باز درجه اول و دشمن شماره یک دین و استقلال کشور آشنایی ندارند."

"جنگال ملت غضب آلود مسلمان ایران اجازه فرار به نواب صفوی ها، حسین فاطمی ها و مدما دلتک بخت برگشته دیگر نخواهد داد، آنها باید بمیرند و لاشه هایشان طعمی سنگ گردد تا ایران آباد و پا برجاست."

اما نواب صفوی مطلقاً دلیلی برای "فرار" نداشت و در رژیم کودتایی بشرط پیش از حذف ولی نکردن، در امن و امان کامل بود. قبل از پرداختن به این امر، اشاره کنیم که پس از قیام، عبداللہ کرباسیچان، آنچه بخش های رکیک را یک "نقار مختصر" تلقی میکنند و موش حقیر، ناگهان "شهید معظم شادروان نواب صفوی" میشود (۱۵).

در رژیم کودتا، برای نواب صفوی (و کمال روحانیت) هیچگونه نگرانی وجود نداشت. علاوه بر اینکه نواب از اولین کسانی بود که از زندان آزاد شد، او با یارانش همان بدی "طاغوت"، راست راست

مصدق مراجع میشوند می گفت که دربار در این دستگیری دست دارد و مربوط به من نیست و وقتی که به دربار مراجع میشوند می گفتند که مصدق دستگیر کرده و ما کاره ای نیستیم، ما نمیتوانیم کسی را زندانی کنیم. وقتی که مصدق از بین رفت، نواب صفوی از زندان بیرون آمدند و این که تعهدی گرفته باشند حتی چهار ماه از زندان اوتاقی مانده بود که (ایمان خدا متش به شاه، بخشوده شد) بعد ایشان را بدون هیچ تعهدی آزاد کردند. پس کاملاً مشخص بود که زندانی ایشان زیر نظر مصدق بود (۱۲). و دربار - استغفر الله - نمی خواست که یکی از مهره های پیش بویستزه در آن روزها زندانی شود.

بشکرانه این مراجع "طاغوت" و به منظور خوشا بنشد نوکران امپریالیسم آمریکا و انگلیس، حضرت نواب در تاریخ ۲۲/۶/۳۲، اعلامیه ای صادر می فرمایند و پس از مقداری پرت ویلاگوئی افتخارات خود را بر می شمرد: (۱) با دولت مصدق پشت مخالف بودم و او در تمام حکومتش از ترس من و برادرانم (نظیر شاهرخ و سیدضیاء الدین و سایر عمال امپریالیسم انگلیس) در گوشه خانه متخف بود... (۱۳)

و ادامه میدهد:

"بزرگترین جنایت مصدق تقویت عمال شوروی در ایران بود و تنها با روح ایمان و علاقه خلیل نا پذیر مردم این سرزمین و افشاران و سربازان پاکیزه و مسلمان ما به نام مسوس و دیانت بود که به یاری خدا ((و امپریالیسم انگلیس و آمریکا)) او و عمال رذل بیگانه را شکست داد."

شاه هنوز "طاغوت" نبود بلکه "حامی دین مبین ربیع اسلام" بود. امپریالیسم آمریکا نیز هنوز "شیطان بزرگ" نشده بود بلکه فرشته نجات اسلام از جنگال کفر بشمار میرفت. و امپریالیسم انگلیس نیز بی نیاز از توصیف است، چرا که در یکی دو قرن اخیر، در خاور میانه و در ایران، همواره در راه خدمت به احلام پیش قدم بود و هر وقت که اسلام، خطر می افتاد یا فداکاری تمام دست بکار میشد و حتی از خود گذشتگی و خلوص نیست راتا بجائی میرساند که دوستان خوب خود نظیر شاهرخ (پسراربابا کیشرو) را که در آزوی هدایت برادر است

بر برادر میزدند بجای سپردن بدست مبلغین مسیحی، برای مسلمان شدن به محضر حضرت نواب می فرستاد. باری حضرت نواب، در همان اعلامیه، در ادامه فرمایشات خود، نتیجه میگیرند:

"اگر دوروز دیگر حکومت مصدق باقی مانده و رجالت بازی بیگانه پرستان ادامه پیدا میکرد، عقده های درونی مردم مسلمان ایران شدیدتر منجر (میکرد)..."

روایت نیست در مجموع (نه فقط عناصری مانند آیت الله کاشانی) که تمامی قدرت و امکانات خود را برای نجات اسلام از جنگال کفر، در اختیار کودتاچیان قرار داد و علاوه بر تمام همیشگی اسلام (امپریالیسم انگلیس) به امپریالیسم آمریکا و به شاه فراری، پناه برده بودند، بنوعی الله! اصلاً "بیگانه پرست" نبودند.

اگر امروز، رژیم جمهوری اسلامی برای باوراندن شعار توغالی "نه شرقی، نه غربی" بدتو به های نا آگاه همواره در کنار "کاخ کرملین" حتماً "کاخ لندن"

ضرب الاجل می فرستد که بلافاصله بموره اجرا گذاشته میشوند:

... مثلاً یکی از آقایان بنام شیخ علی اسلامی را در زمان بختیار گرفته بودند که ایشان به بختیار پیغام می دهند که هر چه زود تر باید این عالم دستگیر شده تا عصر آزاد بشود و همینطور هم شد (۲۶).



اولین دولت کودتا، کابینه ای بود که مهره های انگلیس و آمریکا در آن بمدت یکسال ونیم به همزیستی ادامه دادند. نه تنها وزراء، بلکه معاونین نخست وزیر نیز از میان سرسپردگان دوا میرزا لیسیم انتخاب میشدند. حسام الدین دولت آبادی و عمیدی نوری هر دو معاون نخست وزیر بودند که اولی از نوکران قدیمی امپریالیسم انگلیس و دیگری از مهره های شناخته شده امپریالیسم افریقا بود. با اینهمه، در اولین کابینه ی کودتا، پست های کلیدی در اختیار سرسپردگان امپریالیسم آمریکا نظیر سپهدزاهدی و دکتر امینی قرار داشت. در فروردین ۳۴، وظیفه اولین دولت کودتا (سرکوب جنبش و حل مسئله نفت) خاتمه یافته بود و حسین علاء یکی از مهره های قدیمی امپریالیسم انگلیس به نخست وزیری رسید. شوروی اولین گامها را در راه بهبود روابط با ایران برداشت. در خرداد ماه، یازده تن طلا به ایران تحویل داده شد، علامت گذاری مرزها در تیرماه انجام شد. در ۲۶ تیر، شاه و ثریا به شوروی دعوت شدند (یکماه بعد، در ۲۶ مردادماه، ۶ تن از افسران سازمان نظامی تیرباران گردیدند). در مهرماه، ایران رسماً به پیمان بغداد ملحق شد. در این پیمان دولتهای ایران، عراق، پاکستان، ترکیه و انگلستان عضویت داشتند. دولت شوروی، از انعقاد این پیمان، چندان نگران نشد، زیرا که آمریکا هنوز در آن حضور نداشت (۶ ماه بعد، در فروردین ۳۵ بود که آمریکا به کمیته اقتصادی پیمان بغداد پیوست) (۲۷).

از جنبه ی دیگر (در رابطه تنگ با سطور فوق) به تغییرات حاصله بنگریم:

مهندس عزت الله سحابی، در مقاله "فدائیان اسلام، گارد ضربه..." مینویسد:

"نواب باکاشانی ارتباط نداشت تادی و بهمن سال ۳۳. که از آن به بعد، نواب دوباره باکاشانی ارتباط برقرار کرد" (۲۸)

و در همین ایام (در سال ۳۴) بطوریکه در صفحات قبیل اشاره کرده ایم، "تقارن مختصر" بین دوا و فدائیان اسلام از بین رفته و "تجدید دوستی" آغاز گردید. همه ی اینها را در کنار آنچه درباره ملاقات تیمسار بختیار با نواب صفوی در زمان "زمزمه پیمان بغداد" آوردیم قرار دهیم تا تصویر ما جای سوء قصد به علاوه روشن تر جلوه گر شود.

یاری، در روز ۲۱/۸/۳۴ (روز قبل از حرکت علاء به عراق برای شرکت در کنفرانس پیمان بغداد) در مجلس ختم پسر آیت الله کاشانی در مسجد شاه توسط مظفر ذوالقدر به حسین علاء سوء قصد میشود. علاء جان سالم بدر میبرد و طبق قرار قبلی، روز بعد به بغداد می رود، جناح انگلیسی هیات حاکمه و دربار سرعت دست بکار میشوند. مظفر ذوالقدر پس از دست گیری "محرک خود را در این عمل، نواب صفوی" (۲۹)

میکردند. در آن فضای هولناک خفقان و ترور و سرکوب (روزهای بعد از ۲۸ مرداد را می گوئیم)، نواب صفوی در مساجد سخنرانی میکند. پس از "سفر تاریخی به مشهد و شهرهای بین راه"، به عراق واردن و مصر سفر میکند، (۱۶) و در مصر، میهمان اخوان المسلمین ست (۱۷). در اردن، با ملک حسین، پادشاه این کشور ملاقات میکند (۱۸). در بازگشت به ایران، در وایل سال ۳۳، با اجازه مقامات حکومت نظامی، مورد استقبال اعضاء و هواداران فدائیان اسلام قرار میگیرد (۱۹). پس از بازگشت از مصر، به ملاقات شاه میرود.

در اینجا بعنوان معترضه ما بیدگوئیم درست است که نواب صفوی به یون و جمع آوری ثروت علاقه نداشت و غالباً در فقر و تنگدستی بسر میبرد و از این بابت "فقط از این بابت" با دزدان و شکمبارگان و رشوه خواران کثیفی نظیر شیخ فضل الله و بسیاری از سردمداران رژیم جمهوری اسلامی، تفاوت اساسی داشت. با اینحال تعداد افسانه های عجیب و غریبی که در این زمینه وجود دارد آنچنان زیاده است که ذکر فهرست و آرا آنها نیز نه ممکن است و نه لازم. در اینجا فقط اشاره کنیم: از چند آنها پولی که دکتر حسن امامی و افسران عالی رتبه برای شان می بردند و ایشان تنبوی حاط پرت میکردند و "اینها که افسران عالی رتبه بودند و با ما موزین شان را جمع میکردند و قرار میکردند" (۲۱) که بگذریم، از رزم آرا گرفته تا دکتر صدق، دکتر فاطمی، سپهدزاهدی، امام جمعه تهران، سر لشکر بختیار و حتی شاه، بارها و بارها، به نواب صفوی پیشنهاد تولیت استان قدس، سفارت در کشورهای اسلامی و وزارت (۲۲) داده اند. ما این افسانه ها را، که بعنوان معترضه ذکر کرده ایم، زیاد دنبال نکردیم و چه بسا، در اثربخشی، به پیشنهاد های نخست وزیری و خلافت به نواب نیز میرسیدیم.



بعد از ملاقات نواب با شاه، "شاه سفاک تصمیم به قلع و قمع این سازمان میگردد و هر فدائیان اسلام که از موضوع آگاه میشوند فعالیت های خود چهار سال بطور مخفی ادامه میدهد" (۲۳). و نواب صفوی آنچنان دشمن رژیم کودتا شد و "طاغوت" بود که فرماندار نظامی و رئیس شهر یانی کل کشور رژیم کودتا نیز از "مخفی گاه های" او با خبر بودند و چند بار "به آن" مخفی گاه ها رفتند. وکیل مدافع نواب در دادگاه نظامی، از قول او میگوید:

"... حتی چند بار سر لشکر علوی مقدم و سر لشکر بختیار به مخفی گاه های من آمدند و به من پیشنهاد پول و سایر مزایا کردند" (۲۴)

محمد مهدی عبدخدائی، ضارب دکتر حسین فاطمی و "عضو شورای مرکزی جمعیت فدائیان اسلام" نیز (در اطلاعات مورخ ۲۷/۱۰/۵۹) در مورد یکی از این "چند بار" شهادت میدهد:

"وقتی زمزمه پیمان بغداد بود (سال ۳۴)... بختیار را اظهار تمایل کرد تا با نواب ملاقاتی داشته باشد و به منزل شخصی بنام بابا جعفری در خیابان اقبال لاهوری فعلی آمد... (۲۵).

نواب صفوی آنچنان مورد علاقه تیمسار بختیار است که از "مخفی گاه" خود برای اودستورات توأم با

معرفی میکنند. نواب صفوی و خلیل طهما
عبدالحسین و محمد و احدی پس از چند روز دستگیر میشوند
نواب صفوی و خلیل طهما سبی بیش از ۲۰ نفر از "اشخاص
مؤثری که با جمعیت فدائیان اسلام ارتباط و همکاری
داشتند و با دادن کمکهای نقدی و وسایل دیگر به
سقوط آنها کمک کرده اند" را مورد هتک توهین است
"مقامات نظامی" دستگیر میشوند. (۳۵)

آیت الله بروجردی (و نزدیکترین مشاوران ایشان
یعنی آیت الله خمینی) کمترین اقدامی برای
نجات جان "فرزندان اسلام" نمیکند (۳۱) و در ۱۷ دی
ماه ۳۲، نواب صفوی، خلیل طهما سبی، مظفر
ذوالقدر و محمد و احدی، تبریران میشوند و عده ای
دیگر به حبس های متفاوت محکوم میگردند.
حاج مهدی عراقی، در بهمن ماه ۵۷، در نوفل لوساتو،
ضامن مصالحه با خبرنگار روزنامه اطلاعات گفت:

"پس از دیماه ۳۲، با شهید شدن مرحوم
نواب با توافق سید محمد و احدی، خلیل
طهما سبی و ذوالقدر توسط ما موران دولتی،
پرونده گروه ما برای مدتی بسته شد (۳۲)
(تا کید از ما سست).

بعنوان حسن ختام این سلسله مقالات، بد نیست که
کارنامه ای و سه ساله فدائیان اسلام و کسانی که
امروز (نه دیروز) خود را جزء فدائیان اسلام میدانند،
مرور کنیم:

۱- ترور کسروی، برای از بین بردن دشمنان دین
بود ولی "دشمنان دین" از بین نرفتند (و امروز
وجود دشمنانی از نوع کسروی ویژه از انواع بسیار
متعدد دیگر، یکی از گرفتاریهای عمده جمهوری
اسلامی است).

۲- ترور رهبر، گویا به منظور ابطال انتخابات
مجلس شانزدهم انجام شد بطوریکه دیده ایسم
انتخابات تهران بدلائل دیگری باطل شد.

۳- ترور رژیم آرا، گویا برای از بین بردن سرسپردگان
انگلیس صورت گرفت، و حسین علا سرسپرده دیگر
انگلیس بلافاصله به نخست وزیری رسید.

۴- سوء قصد به دکتر قاضی، گویا برای "کوتاه کردن
دست امپریالیسم آمریکا" بقول عبد خدا نیسی
(اطلاعات ۲۷/۱۰/۵۹) برای از بین بردن کسی که
را بطریقین دربار و دکترو صدق بود "انجمن
گرفت ولی پس از کودتای آمریکائی، انگلیسی
و بازگشت شاه فراری، همان حسین قاضی که
"یکبار از گلوله برادران فداکاران بدر برده بود
توسط رژیم مورد حمایت آمریکا و کل روحا نیست
(از جمله "برادران فداکار")، قتل رسید.

۵- سوء قصد به علاء، گویا برای جلوگیری از شرکت
ایران در این پیمان صورت گرفت، ولی ایران
همچنان در این پیمان پندار و پندار در پیمان
سنتوباقی ماند.

۶- ترور منصور، گویا برای لغو قانون مصونیت
قضائی اتباع آمریکائی در ایران انجام گرفت.
این قانون لغو شد، رژیم شاه و جانشین منصور
امیر عباس هویدا تا آخرین روز آن حمایت
کردند.

۷- ترور حسین قاضی و کارنامه ای بی و سه ساله فدائیان
اسلام و وابستگان آنها مانند "جمعیت های متلفه
اسلامی" (از سال ۲۴ تا سال ۵۷) در همین چند سطر فوق
خلاصه میشود. نویسنده کتاب "کارنامه ای مصدق و حزب
توده" (صفحه ۲۰۹)، درباره فدائیان اسلام یعنی

درباره آنها میگوید: "یک ویدکا رکشور را
بدست استخاره ها و خیر و شر سازی آنها نه "بپارند،
بدرستی چنین نظر میدهم (۲۳):

"کارشان در سرنوشت سیاسی کشور بهر ای
نداشت و ما تنها برای یادآوری درگاهها
رویدادها از آن یاد کردیم".

توضیحات

(۱) در آنجا آمده بود:

"نقش خائنه ای آیت الله کاشانی (و نیز
عمال بی اراده او) از صبی تیر ۳۱ به بعد
و نقش تعیین کننده ای آیت الله کاشانی
(و روحانیت در مجموع) در موفقیت کودتای
آمریکائی- انگلیسی ۲۸ مرداد، موضوع
تحقیق جداگانه ای خواهد بود و در این
سلسله مقالات به آن نخواهیم پرداخت".

و ایضا:

"تجدید حیات فدائیان اسلام از چند ماه قبل
از قیام بهمن ماه تا به امروز، خود از موضو
عات مفصل و بسیار جالبی است که بررسی
آنرا به فرصت جداگانه دیگری واگذار می-
کنیم

(۲) ما یکبار، در اوایل سال ۱۳۵۶، تحقیق پیر
دامنه ای را درباره قانون اساسی سابق، آغاز کرده
بودیم که فقط پیشگفتار آن، چند ماه قبل از قیام،
تحت عنوان "قانون اساسی یک شمشیر چوبین مبارزه
در ۱۸ صفحه منتشر شد و جلد دوم آن کاملاً برای چاپ
آماده بود ولی قبل از اینکه این جلد و جلد های بعدی
آن چاپ شود، رژیم منحوس پهلوی به همراه قانون
اساسی آن، به زمین قیام با شکوه توده ها، به
زیاله دانی تاریخ پیرت شد و ما برای ناتمام ماندن
و فراموش شدن آن کار و برای قریب دو سال زحمات
شبان روزی در جمع آوری و بررسی اسناد و مدارک و در
تجهیزه فیش ها و غیره، ذره ای تا سف نخوردیم.

و امروز نیز، قبل از اینکه نیاز و ضرورت تنظیم این
سلسله مقالات بصورت یک کتاب احساس شود، چه بسا که
کابوس جمهوری اسلامی، به یمن انقلابی دیگر، خاتمه
یابد. و در اینحال، چه بهتر که هزاران کتاب، ناس-
تمام و ننوشته بماند و بقول انجین، بجای نوشتن
برای انقلاب، این سلسله را تجربه کنیم.

(۳) مراجعه شود به سندی که در وبز نامه ای آیت الله
طالقانی، در روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۸ شهریور ۵۹،
بجای رسیده.

(۴) مراجعه شود به عکس آیت الله طالقانی در کنار
نواب صفوی در فرودگاه مهرآباد، در "ویژه نامه"
فوق الذکر و سیزدهم مجله سروش مورخ ۵۹/۶/۱۵

(۵) مقاله "فدائیان اسلام، گارد خیره نهضت ملی شدن
نفث" نوشته مهدی عزت الله سحابی، تاشیدی است،
بر سنا یعنی که در این زمینه درست است.

طالقانی خانه کوچکی در خیابان قلعه وزیر
داشت... نواب و برادرانش ((پس از سوء
قصد به علاء)) به آنجا رفتند. پس از چند روز
مرحوم طالقانی مرا خواست. صبح زود با نجا
رفتم. ایشان صحبت را به فدائیان گشاند...
من به پیشنهاد قاضی طالقانی بدیدن آنها
رفتم. مرحوم نواب، خلیل، سید محمد

واحدی و عید خدائی آنجا بودند...
(پادشاه شهید نواب صفوی، اطلاعات، ۵۹/۱۰/۲۷)

(۶) با اخترا امروز، مورخ هفده اردیبهشت و اطلاعات مورخ شانزده اردیبهشت ۳۰ (به نقل از کتاب "اطلاعات نسی درباره تشنجات، درگیریهای خیابانی و توطئه هادردوران حکومت دکتر محمد مصدق"، گردآورنده محمدت، انتشارات "موسسه خدمات فرهنگی رسا" اسفند ۵۹، ص ۸۴)

(۷) محمد مهدی عبدخدائی وقتیکه درباره حکومت مصدق حرف میزد، سهواً "نکته بسیار درست" از زبان قلمش در میسرود:

"البته من نمی توانم بگویم که در ارگانهای بالا نظراً مهربانیسم این بوده است که اصولاً بحث حکومت اسلامی مطرح نشود."
(پیام انقلاب ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شماره ۲۱ مورخ ۵۹/۹/۱۲)

البته ما می توانیم بگوئیم که در آستانه قیام بهمن ماه ۵۷، "در ارگانهای بالا" از جمله در کنفرانس گوادولوپ، "نظراً مهربانیسم این بوده است که چرا نباید" اصولاً بحث حکومت اسلامی مطرح شود؟ مگر اصول امپریالیسم نیز دشمنی با کمونیسم و تقدیس سرمایه نیست!

(۸) روزنامه "سیاست جهان" مورخ ۳۰/۲/۲۸ - به نقل از کتاب "اطلاعاتی درباره تشنجات، درگیریهای خیابانی..."، دفتر اول، صفحات ۱۰۵ - ۱۰۴ (تا مدت ها، کارگردان اصلی توطئه ۹ اسفند را آیت الله بهبهانی) با همکاری عناصری نظیر زاهدی، شعبان جعفری، سرهنگ رحیمی - سرتیپ رحیمی امروز فرمانده سابق دژبان در جمعه پوری اسلامی - (غیره) می دانستند، ولی امروز با اسنادی که در دست است از جمله سند مهمی به خط و امضاء آیت الله کاشانی به "اعلی حضرت همایون شاهنشاهی" و ماوریت های آقا مصطفی بدستور پدر و مادر رفتن های او به درباره نقش نزدیکان آیت الله کاشانی (نظیر شمس قنات آبادی و دکتر بقائی) در این ماجرا و غیره، در شرکت فعال آیت الله کاشانی در این توطئه، تردیدی نمی توان داشت و ما بجای خود (در نوشته های "نقش خائنه روحانیت در نهضت ملی شدن صنعت نفت")، این مطلب را باز خواهیم کرد.

(۱۰) "تاریخ مبارزات ضدا امپریالیستی مردم برهبری دکتر محمد مصدق"، نفت چرا و چگونه ملی شد؟، جلد اول، احمد خلیل الله مقدم، ص ۱۷۸

(۱۱) نوشتن همین مقاله سبب شد که مهندس عزت الله سحابی "لیبرال" از طرف پادوی سر لشکر زاهدی و مزدور سیا و اک یغنی جناب عبد الله کربا سچیان به القاب "بیقرض"، "مادق" و "جوانمرد" مفتخر گردد (نبرد ملت، دوم اسفند ۵۹).

(۱۲) پیام انقلاب، "ویژه نامه شهید نواب صفوی و همزمانش"، شماره ۲۴، مورخ ۵۹/۱۰/۲۷

(۱۳) روزنامه کیهان، ویژه "سالگشت شهادت نواب صفوی، رهبر گروه فدائیان اسلام"، ۵۹/۱۰/۲۷

(۱۴) این کاریکا تور و مقاله "آقای فدائیان اسلام" مندرج در نبرد ملت ۲۲/۹/۱۴، اولین بار بعد از قیام در "نگاهی به مطبوعات"، "ویژه نامه ۲۸ مرداد"، از انتشارات وزارت ارشاد ملی ۱۳۵۹، در صفحات ۱۴۷ - ۱۴۶ کلیشه شد. و همان کاریکا تور با ردیگر در روزنامه انقلاب اسلامی (بهمراه مقاله "وقت" ارزشها سقوط میکند) در تاریخ ۵۹/۱۲/۲۵ چاپ رسید.

(۱۵) "در مورد شهید معظم شادروان نواب صفوی که من نخستین بار و مددکار و (نبرد ملت) یگان نه زبان گویای آن مرحوم و فدائیان اسلام بود... با دیدیم نفوذ برخی عناصر با بد در صفوف مقدس فدائیان موجب انشعاب و مناقشاتی گردید که ما نیز خواه ناخواه در یکطرف قرار گرفتیم و این نقار مختصر هم بسا وساطت پدرانه آیت الله العظمی طالقانی برطرف گردید که یکی از نشانه های آن تجدید دوستی (در سال ۳۴، قبل از سو" قصیده علا)، با زداشتن من پس از حمله به علا" نخست وزیر خائن وقت همزمان با رهبر فدائیان اسلام... میباشد" (نبرد ملت ۵۸/۴/۲۷). کربا سچیان در جزوه "علل توطئه مکارانه ارشاد ملی علیه نبرد ملت، نخستین نشریه انقلابی اسلامی ایران" مقاله مورخ ۵۸/۴/۲۷ را بعنوان "سند شماره یک" مجدداً چاپ میکنند و در صفحه ۱۷ می نویسد که این "سند" در زمان حیات "شادروان - آیت الله طالقانی" انتشار یافته و مورد تکذیب ایشان قرار نگرفته است.

(۱۶) "برنامه انقلابی فدائیان اسلام"، چاپ سوم، بهمن ۵۷، اطلاعات، ۵۹/۱۰/۲۷

(۱۸) صاحبیه حجت الاسلام لواسانی، مدیر نشریه "منشور برادری" با مجله پیام انقلاب، ۵۹/۱۰/۲۷

(۱۹) "شهید سید محمد و احدی در یک جیب سربازانشت و پرچم سبز کوچکی را در دست گرفت و با اشاره به این پرچم که تکان می خورد فریاد تکبیر از تمام ماشینهای که به استقبال شهید نواب صفوی رفته بودند و حدوداً سی ماشین بودند، بلند میشد... مرحوم طالقانی در استقبال شهید مرحوم نواب صفوی در فرودگاه حاضر بود و عکسی هم اکنون موجود است که مرحوم طالقانی نسی در کنار مرحوم نواب صفوی است و من هم در کنار شهید نواب صفوی هستم... با مرحوم طالقانی به خیابان اصف آمدیم و به منزلی که برادران مرحوم نواب به ما می دوینست تومان اجاره کرده بودند رفتیم و مرحوم طالقانی آن روزها را با ما صرف کرد... (صاحبیه با محمد مهدی عبدخدائی، اطلاعات ۵۹/۱۰/۲۷)

(۲۰) "برنامه انقلابی فدائیان اسلام"، مقدمه ص ۳

(۲۱) "پای صحبت برادر ما شهید نواب صفوی سید محمد میرلوحی"، روزنامه جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۸

(۲۲) از جمله کسانی که به نواب پیشنهاد سفارت وزارت دادند، رزم آرا بود:

"رزم آرا نماینده ای هم سراغ نواب فرستاد تا در مقابل پست سفارت وزارت، دست

از میا زره بزدارد" (صاحبیه با محمد مهدی عبدخدائی، اطلاعات، ۵۹/۱۰/۲۷)

یک لحظه تصورش را بکنید: نظامی قلدری بنا خصوصیات

رزم آرا که برای آدمی مانند آیت الله کاشانی (با آن قدرت عظیم در آن ایام که حتی روزنامه لوموند - که در این زمینه ها کمتر ا عراق میکند - او را "پاپ شیعیان" خوانده بود) تره هم خرد نمی کرد و میگفت "مسجد را بر کاشانی خراب میکنم"، آنوقت به به آخوند جعلقی، پیشنهاد سفارت و وزارت بدهد

(۲۳) "برنامه انقلابی فدائیان اسلام"، چاپ سوم مقدمه، ص ۳

توضیحا" اضافه کنیم که نواب صفوی در اوایل سال ۳۳، از مصر به تهران باز میگردد. اگر بلافاصله به ملاقات شاه رفته باشد و اگر بلافاصله بعد از این ملاقات تصمیم به "مخفی شدن" گرفته باشد، با توجه

با اینکه در دیماه ۳۴، دستگیر و اعدام شده است، فعالیت‌های مخفی او یکسال و چند ماه می‌شود، نه چهار سال.

(۲۴) مصاحبه با تیمسار دکتر سید باقر، وکیل مدافع نواب صفوی در دادگاه نظامی، مجله رگبار امروز، شماره ۴ مورخ ۵۸/۲/۲۷.

(۲۵) این ملاقات در زمانی صورت گرفت که سید زاهدی از کار برگنار شده و حسین علاء مهره شناخته شده انگلستان (در فروردین ۳۴) به نخست وزیری رسیده بود. آیا این ملاقات در رابطه با سوء قصدی نبود که چندی بعد، در مجلس ختم پسر آیت الله کاشانی، در مسجد شاه، بجان حسین علاء بعمل آمد؟ این احتمال (فعلاً احتمالاً) را اگر در کنار بیانات سربسته حجت الاسلام عظیمی (از اعضاء قدیمی فدائیان اسلام - با تائید عبداللہ کریم سچیان) قرار دهیم، آنوقت مفهوم واضحتری پیدا میکند:

"ما علاء را میخواستیم بکشیم... اما به ما خیانت کردند ((کی؟))، در اسلحه دستکاری شده بود. حتی خیلی از برادران هموزمان از این قضیه خبر نداشتند که من برای ایشان این سرافا ش کردم. اسلحه که می‌بایست با آن اسلحه علاء ترور شود، اسلحه‌ای بود که خان نداشت، لوله‌اش تراشیده شده بود. گلوله‌اش بی ارزش بود. آن خیانت به ما شد" (نبرد ملت، ۵۹/۶/۲۲).

(۲۶) مصاحبه با برادر نواب صفوی، روزنامه جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۸.

(۲۷) تاریخ سی ساله، دفتر دوم، بیژن حزمی، صفحات ۶۸-۶۶.

(۲۸) اطلاعات، ۵۹/۱۰/۲۷. در اینجا دو ایراد به نظر عزت الله سجانی وارد است: اولاً این ارتباط باید منطقی باشد. در اوایل سال ۳۴ برقرار شده باشد نه در دیماه و بهمن ماه ۳۴، ثانیاً بکمان ما این نواب نبود که با کاشانی ارتباط برقرار کرد، بلکه عکس قضیه باید درست باشد: کاشانی دوباره با نواب ارتباط برقرار کرد.

(۲۹) "یادداشت شهید نواب صفوی، اطلاعات ۵۹/۱۰/۲۷ (۳۰) کیهان مورخ ۳۴/۱۰/۱۵ - به نقل از "سند شماره ۴ در جزوه" علل توطئه‌های مکارانه ارشاد ملی علیه نیز دملت...، عبداللہ کریم سچیان، صفحات ۲۰-۲۱.

(۳۱) آیت الله خزعلی، عضو شورای نگهبان در مجلس شورای اسلامی، در مقاله "شهید نواب صفوی"، بقصد ماست مالی قضیه چنین مینویسد:

"متأسفانه بعضی با جوامعی صنعتی حرکاتی را کردند که رابطه ایشان ((نواب)) و آیت الله بروجردی مرجع زمان کمی تیره بود، ایشان درست به ما هیت مرحوم سید نواب پی نبردند از این روابط احتیاط کردند و روی خوش چندانی نشان ندادند و حتی کم کم به عواقب نا مطلوب منتهی شد، گرچه آنطور که میگویند در اواخر، مرحوم آیت الله بروجردی پی برده بود و کمی هم به دفاع برخاسته بود که سید گرفتار نشود ولی دیگر

مطلب از دست رفته بود و جبار زمان - شاه دیکتا تور - در مقام قتل ایشان برآمد و ما چرا واقع شد (مجله پیام انقلاب، شماره ۲۴ مورخ ۵۹/۱۰/۲۷).

(۳۲) مصاحبه با "رهبر یک گروه افراطی اسلامی در پاریس" روزنامه اطلاعات، ۸ بهمن ۵۷.

توضیحاً اضافه کنیم که در ۸ بهمن ۵۷، شاه مدتی است که از ایران گریخته، با اینحال حاج مهدی عراقی، "فدائی شجاع اسلام"، در شهر پاریس، هنوز از "ما موران دولتی" نام میبرد و نه از رژیم شاه! احتیاط ضرر ندارد: هنوز ممکنست که برگردد.

(۳۳) این کتاب به قلم یکی از اعضاء سابق حزب توده که در زمان حیات مصدق نوشته شد، از نظر مصدق گذشت (یعنی تاریخ نگارش آن قبل از فوت مصدق در ۱۴ اسفند ۴۵ است)، و در سال ۵۲ بطور مخفی در ایران انتشار یافت و در سال ۵۴ در خارج از کشور تکثیر شد. بنابراین این کتاب مخفی نیست که پس از قیام و متاثر از جریان‌های کنونی جامعه، درباره فدائیان اسلام به داوری نشسته باشد.

مبادله ارتجاع

"طرح قصاص در پاکستان انجام خواهد شد" - اطلاعات ۱۶ فروردین ۱۳۶۰. با توجه با اینکه رژیم ارتجاعی پاکستان دست کمی از رژیم ارتجاعی ایران ندارد، و توانائی اش را در عرصه "ابتکاراقتصادی" چون طرح قصاص نمیتوان دست کم گرفت، و به علاوه چون در اخبار مربوط به این "تحول" عظیم در جمهوری اسلامی پاکستان سخنی از الهام گرفتن این دولت از دولت ایران در میان نیست، نمیتوان به سادگی اظهار نظر کرد که "انقلاب اسلامی" ایران به پاکستان "مادر" شده است. البته دولت ایران دولت پاکستان را در انجام این مهم تنها نگذاشته و فرد بسیار مناسبی، سید محمود کاشانی، پسر سید ابوالقاسم کاشانی، برای شرکت در "کمیته قانون گذاری اسلامی" به اسلام آباد پاکستان رفته است. (اطلاعات ۲۴ فروردین ۱۳۶۰).

در نتیجه با در نظر گرفتن سفر کاشانی به پاکستان و مسافرت ضیاء الحق به ایران، و آمدشدهائی نظیر اینها، روابط بین دو دولت را میتوان حداقل در سطح "مبادله ارتجاع" توصیف کرد.

مستضعفان جهان...

آیت الله خمینی ادامه می‌دهد: "انشاء الله بزودی این مستکبرین بجای خودشان بنشینند و آنها ثبکه به شما ظلم کردند وستم و هجوم کردند انشاء الله خداوند آنها را فانی کند." ولی دیر نیست روزی که مستکبران و زحمتکشان با نیروی خویش سرما به داران و نظام سرمایه داری را فانی سازند.

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان: انقلابی دگر باید

روی دیگر د مکر اسی بورژوائی

میان ۱۰۰ نفر اراستگیر کرده است: که این ارقام در حقیقت ۲ برابر ارقام هفته های قبل است. ولی علت اصلی و بنیادی کدام است؟ واقعیت امر اینست که سرمایه داری انگلیس هیچگاه برای کاملاً واقعی بین رنگین بوستان با سفیدپوستان قائل نشده و بطریق مختلف بین آنها تبعیض قائل شده است. این امر هم در برخورد بین حریف رنگین پوست و هم در برخورد بین سیاهان و سایر رنگین بوستان مقیم انگلیس مشهود است.

یکی از مشاوریین قضائی وزارت کشور بریتانیا بوضوح به نژادپرستانه بودن قانون مهاجرت اعتراف کرده و با افتخار می گوید:

"شما سیستم کنترل مهاجرت بر اساس تبعیض است، چوهر قانون مهاجرت اینست که افراد بر اساس نژاد یا ملیتشان مورد تبعیض واقع شوند و برخی از مسئولین وظیفه دارند که موثر بودن این تبعیض را تضمین کنند." (گاردین، ۱۳ اکتبر ۱۹۸۰).

و این در حالی است که میلیونها سفیدپوست کسسه در ریمسا بوهی قبل از استقلال متولد شده اند. بطور اثنومانیکی حق اقامت دائم در بریتانیا را دارا هستند. همچنین اهالی کشورهای اروپائی با زار مشنرک بر احوال میبایستند و در بریتانیا نباشد، در آنجا اقامت کنند و اجازه کار داشته باشند.

یکی از قوانینی که مکرر و بخصوص علیه رنگین بوستان و سیاهپوستان بکار میرود، قانونیست که اصطلاحاً "سایس (محفل کلمه ی سوء ظن) با میده میشود و به پلیس این اجازه را میدهد که افرادی را که مورد سوء ظن واقع میشوند، بدون حکم جلب و دستگیری بلافاصله مورد جستجوی بدنی و با زحمتی قرار دهد.

گوشتی قانون مهاجرت فوق الذکر و سایر قوانین برای اثبات نژادپرستی دولت انگلیس کافی نبود که اخیراً دولت لایحه دیگری به مجلس فرستاده است. بر اساس این لایحه علاوه بر آنکه ورود و اقامت دائمی در انگلستان را برای رنگین بوستان و سیاهپوستان اهل آسیا، آفریقا و جزایر کارائیب غیر ممکن میسازد بلکه سایر رنگین بوستانی را که اکنون مقیم انگلستان هستند با مشکلات جدی روبرو میسازد. نظر نژادپرستان حزب محافظه کار را یکی از نمایندگان حزب در مجلس عوام، جان کارلایل هفته گذشته بطور موجز اینگونه جمع بندی کرد:

"من خواهان قانونی هستیم که اجازه ی اخراج غیر سفیدپوستانی را که در بریتانیا متولد شده اند به کشور موطن والدینشان بدهد."

از طرف دیگر علت اصلی تشدید و تقویت تلاشها برای تصویب قانونهای نژادپرستانه و بروز اینگونه است احصایات را در مقطع کنونی، باید در وضعیت بحرانی

روزهای جمعه، شنبه و یکشنبه ۲۰، ۲۱ و ۲۲ فروردین، ناصبی بریکسون در جنوب لندن شاهد شدیدترین زد و خوردهای چند دهه ی اخیر بین سیاهپوستان مقیم ناحیه ی پلیس انگلستان بود. در این زد و خوردها که منجر به زخمی شدن بیش از ۲۴۰ نفر و منجمد ۱۶۵ نفر از افراد پلیس شد. برای اولین بار سیاهپوستان برای مقابله با پلیس اربمیه های دستی استفاده کردند. ابتدا این امر در ایرلند شمالی که مبارزه برای حق تعیین سرنوشت سالهاست جریان دارد امری روزمره و عادیست. ولی در خود انگلستان (که با ایرلند شمالی، اسکا بلند و ولز، بریتانیا با اصطلاح کبیر را تشکیل میدهند) تا رگی دارد. در برخورد های سه روزه بیش از ۳۰۰۰ ساختمان با آتش کشیده شد و با خاک یکسان گردید و تعداد زیادی از ماشینهای پلیس و از کون شد. خرابیها سدی سود که آخرین ارقام رسمی میزان خسارات را در حدود ۱ میلیون پوند، (بیش از ۲ میلیون دلار) تخمین میزنند.

البته این بدبخستین زد و خوردها پلیس است و نه آخرین آنها خواهد بود. پیش از این نیز زد و خوردهائی در سطح وسیع بین سیاهپوستان و کارگران با پلیس انگلیس رخ داده بود. کارناوال ناتینگهامیل که سالانه در ماه سپتامبر (حدود شهریور) در ناحیه ای بهمین نام از لندن برگزار میشود و در آن هزاران رنگین پوست شرکت میکنند، همه ساله محل برخورد های گسترده با پلیس است که با حضور بیش از حد خود باعث تحریک جمعیت، که همواره چاق پلیس را بالای سر خود حس کرده اند، میشود. مثلاً در سال ۱۹۷۶ در زد و خوردهائی که بین کارناوال رخ داد نزدیک به ۹۰۰ نفر زخمی شدند که حدود ۳۲۵ نفر از زخمیها را افراد پلیس تشکیل میدادند. زد و خوردهای بین کارناوال در سال ۱۹۷۷ بیش از ۲۵۰ نفر زخمی بجانها فکده از این تعداد ۱۷۰ نفر از افراد پلیس بودند. در میان سایر زد و خوردهای وسیع با پلیس در دهه ی اخیر میتوان از برخورد معدنچیان اعتصابی با پلیس در سال ۱۹۷۴ (اعتصابی که منجر به سقوط دولت محافظه کار شد)، برخورد های مختلف بین مبارزین جنبش کارگری از طرفی و پلیس و فاشیستها از طرف دیگر (در تظاهرات فاشیستها در محلات هندی و سیاهپوستان نشین) مثل منطقه ی لویشام لندن، ساتال لندن (که منجر به قتل یک معلم توسط پلیس شد)، برخورد ها که بین اعتصاب در کارخانه ی گراوینک رخ داد، و غیره نام برد.

علت بلافاصله وظا هری این زد و خوردها را باید در تنها جم جدید پلیس علیه سیاهپوستان ناصبی بریکسون جستجو کرد. قابل ذکر است که طی هفته ی قبل از زد و خوردها، پلیس تحت عنوان مبارزه با دزدی، حیب بوری و مواد مخدر بیش از ۱۰۰۰ نفر را در ناحیه ی بریکسون مورد با زحمتی قرار داده و از این

روی دیگر ...

اقتصاد انگلیس جستجو کرد. سیاستهای پولی دولت محافظه کار در طی دو سال گذشته منجر به رکود شد. اقتصاد و تعطیل شدن حداقل ۱۰ هزار شرکت مختلف شد است (نیوزویک ۱۳ آوریل) و مخالفت با این سیاستها حتی به بخشهایی از حزب محافظه کار و اقتصاددانان دست راستی سرمایه داری هم سرایت کرده است. تعداد واقعی بیکاران به حدود ۴/۵ میلیون (آمار دولتی ۲/۵ میلیون) رسیده است. تحت چنین شرایطی طبیعی است که دولت سرمایه داری برای پنهان کردن ناتوانی سیاستهای سرمایه داری در حل بحران سعی در ایجاد تفرقه بین بخشهای مختلف زحمتکشان کرده و یک بخش را مقصر بیکاری دیگران قلمداد کند تا خود را از زیر ضربات جنبش متحد کارگری موقتاً "بیرون بکشد. در جامعه بریتانیا نیز بهترین تجربه دولت برای اینکار حمله به رنگین پوستان و مقصر قلمداد کردن آنهاست.

با این ترتیب با توجه به این مسائل و در نظر گرفتن اینکه بیکار شدن یکی از مناطق فقیر لندون است که در صدها بیکاری هزاران طبقه آمار رسمی به میزانی در حدود تقریباً دو برابر سطح کشور می رسد میتوان تصور کرد که کاردها استخوان جوآنان سیاه پوست که بیش از هر کسی دیگر در معرض فشار پلیس قرار دارند رسیده باشند.

مبارزه سیاهان و سایر رنگین پوستان علیه تبعیض نژادی و سایر جوانب استعمار سرمایه داری در بریتانیا، یکی از ایام دهم مبارزه طبقاتی در آن کشور بشمار میرود که همچنانکه بارها مشاهده شده از پتانسیل مهمی برخوردار است. از جانب دیگر مبارزات و اعتصابات کارگری نیز در حال رشد است و اعتصاب نیم روزه و سیاه رگسترده کارگران خدمات عمومی بلافاصله بعد از دو خورده نشان داد که طبقه سرمایه دار بریتانیا برای اینکه رنگین پوستان را مقصر بیکاری جلوه دهد مشکلات فراوانی در پیش روی دارد. مسئله مهمی که جنبش جبهه انقلابی در انگلستان اکنون با آن روبروست پیوند مبارزه رنگین پوستان علیه فاشیسم و نژادپرستی با مبارزات کارگری در کارخانه ها و مبارزه برای حق تعیین سرنوشت بومیان در ایرلند شمالی و مبارزه رنگین پوستان بخواطرحقوق برابر در سطح جامعه (یعنی دیگر ابعاد اصلی مبارزه انقلابی در حال حاضر) است. مسلم اینست که زود خورده های اخیر در بیکار شدن که قهرآمیز ترین مبارزات توده ای علیه پلیس بعنوان یکی از ارگانهای مهم سرکوب دولت سرمایه داری، در چندین سال اخیر بود، فعل تویستی را در تاریخ مبارزات انقلابی بی معاصر بریتانیا نگاشته است، که پیروزی نهایی آن در گرو گسترش و رشد آگاهی سوسیالیستی در میان طبقه کارگر بریتانیا و سازماندهی انقلابی آن، و پیوند طبیعی آن با مبارزات طبقه کارگر اروپا به خاطر سوسیالیسم در سراسر قاره اروپا است.

"رفیق" کیانوری:

انقلاب "چیز وحشتناکی" است!

چند هفته ای است که نورالدین کیانوری، به مقتضای سن، با مطب "جوانان امروز" جلسات گرم و "برادرانه" ای دارد که گاه از جلسات "پرسش و پاسخ" ایضا به اشتراک و کارگردانی ایشان مایلترند. در اینجا فقط به یکی از نکات مطروحه در جلسه اخیر ("جوانان امروز"، ۳۱ فروردین ۱۳۶۵) می پردازیم، تا ببینیم در جلسات بعدی چه پیش خواهد آمد.

در جلسه مربوطه "برادر" مصاحبه کننده از آقای کیانوری می پرسد که چطور او (کیانوری) که در بنیوم چهارم "حزب"، پس از کودتای ۲۸ مرداد، در جناح اقلیت بوده حالیه مقام دبیر اولی- بخوانید مدیر کلی - ارتقاء رتبه پیدا کرده است. آقای کیانوری پس از ذکر اینکه "حزب" بوده ایران حزب قدرتمندان نیست، بلکه "حزب افراد داوطلب است"، و طبعاً در آن اختلاف نظر هست، و "اقلیت از نظر اکثریت در عمل تبعیت میکنند" توضیح میدهد که نظرات ایشان در "یک دوره تاریخی" یعنی همین دو سال و نیم "سن"، به نظر "اکثریت کسبه مرکزی" تبدیل شده و نتیجتاً جناب ایشان هم رسیده اند به آنجائی که امروز هستند! کیانوری سپس تأکید میکند که "بنابر این چیز وحشتناکی انجام نگرفته، یعنی انقلابی نشده است که در داخل حزب توده ایران ... ((حزب ما)) می تکامل کرده، می رشد کرده، و به این مرحله رسیده است.

(تأکیدها از ما است) اینکداین "هی تکامل کردن و می رشد کردن" بنگاه آقای کیانوری "تفسیر نظرات در دوره های تاریخی" در واقع امر چه بوده است و هست بر اغلب آشنایان به سابقه "حزب" پوشیده نیست. اما با یاداعان کرد که آقای کیانوری حداقل یک واقعیت را در همین چند جمله بیان کرده است: در داخل اجزایی نظیر "حزب" ایشان چیزهای "عادی" و "خوشامندی" چون کودتا - چه سلامت - آمیز و چه خونی - ریاد اتفاق می افتد، اما چیزهای وحشتناکی چون انقلاب در خارج حزب به وقوع می پیوندد. مخصوص موقعی که، مثل مورد ایران، "حزب" در خارج از کشور هم باشد و نتواند از وقوع آن جلوگیری کند! تا گفته نباید گذاشت که "حزب" در چنین مواردی هم روحیه اش را سببازد، بلکه بلافاصله دورکشت سازماندهی بهایم آورد و برای به کجراه کشاندن انقلاب از جان و دل میکوشد. از قدیم گفته اند: جلوی ضرر را زهر کجا بگیری منفعت است!



مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه داری نیست

گزارشی از وضع آوارگان جنگ در اصفهان

اولین شماره "راه رهایی" نشریه هواداران "سازمان وحدت کمونیستی" در اصفهان اخیراً انتشار یافت. این شماره از نشریه حاوی مطالب زیر می باشد:

- هشدار به نیروهای کمونیست
- چهارچوب همکاری
- بحث سیاسی متنوع
- گوشه ای از سیاستهای کشاورزی رژیم
- گزارش از شرکت نفت بار
- گزارش از وضع آوارگان جنگ در اصفهان
- اخبار

ما ضمن آرزوی موفقیت برای این رفقا گزارشی از وضع آوارگان جنگ در اصفهان از این شماره "راه رهایی" را نقل می کنیم.

خودآوارگان روبرو گردید. آوارگان جنگی شعاع میدادند. ما به جبرفت نمیریم. حتی اگر بمیریم. مقاومت متحد آنها سپاه پاسداران را ناکام گذاشت و سپاه شکست خورده و ما بوس همچون دیگر موارد، به شیوه احیای دیگری دست زد و آن منحل کردن شورای محلی آوارگان این کمپ که از هر یک بلوک یک نماینده در آن شرکت داشت بود.

بعد از این مقاومت تاکنون همواره ۱۰۰ نفر ارتشی با سه دستگاه ریه و همه جا را زیر نظر دارند تا از هرگونه تجمعی جلوگیری کنند. نگاهی کوتاه به حیره غذایی آوارگان جنگی پراکنده در نقاط مختلف اصفهان نشان میدهد رژیم از چه چیزی ترس دارد که آوارگانهای سرکوب خود را با نجات گسیل میدارد.

برنج	ماهیان	برای هر نفر	۱/۵ کیلوگرم
قند	"	"	۲۰۰ گرم
شکر	"	"	۲۰۰ گرم
نخود	"	"	۱۲۵ گرم
لوبیا	"	"	۱۲۵ گرم
چای	"	"	۲/۵ گرم
روغن	"	"	۷۵ گرم
وجه نقد	"	"	۵۰ تومان

آنها نه به همه شیرجه برای خرانواده ۴ نفره ۴ عدد

کمپ شاهین شهر حیره خشک دریافت نمیکنند و بجای آن خرانواده ۹ نفره ۱۲۰۰ تومان درمناهی میگیرد، یعنی برای هر نفر در ماه ۱۳۳ تومان بیشتر مردم این منطقه با کمک خودیاری مردم قادرند حداقل وسایل معیشتی خود را فراهم کنند.

علاوه بر آوارگانی که در حال حاضر در اصفهان اسکان دارند قرار است ۵۰ هزار نفر دیگر از اهواز و دزفول در زرین شهر اسکان داده شوند. علت اسکان این عده در زرین شهر دورنگاه داشتن وضع بد آنان از دید مردم است.

رژیم جمهوری اسلامی که فقط در بیانیها بیش حامی آوارگان است، چون دعای خیرش بعد از نماز جمعه اجابت نشد جز آنچه کرده است چه میتواند بکند؟

هموطن

جنگ خاندان برانداز ایران و عراق فقط بسود دست اندرکاران رژیم است تا به بهانه آن بتوانند بیعرضگی خود، استبداد، فقر و بیکاری حاکم بر جامعه را به شانه و هر صدای حق طلبانه ای را در گلو خفه کنند. با مقاومت و پایداری در مقابل چکمه پویشان جدید و قدیمشان، حاکمیت های ارتجاعی هردو کشور را نفی کنیم.

نابودن حاکم جنگ افروز ایران و عراق برقرار با دلتا و حمتکشان ایران و عراق



جنگ ارتجاعی ایران و عراق تاکنون هیچ شمری جز بی خانمانی و فقر و حمتکشان هردو کشور نداشته است. بیش از دو میلیون از ساکنین مناطق جنوب در حال حاضر بدون خانه و کاشانه و بدون تامین اجتماعی آواره شهرهای مختلف شده اند و استان اصفهان بعنوان یکی از بزرگترین مراکز پناه آوارگان بوده است آنچه که در این جا آورده میشود در حقیقت گوشه ای از زندگی فلاکت بار این خانواده ها می باشد. در حالیکه بقیه اردوگاهها حتی این اندک امکانات ناچیز را هم ندارند.

کمپ ملک با ظرفیتی حدود ۴۵۰۰ تا ۴۶۰۰ نفر آواره در کنار جاده اصفهان - تهران واقع میباشد. این کمپ در مجموع از ۱۶ بلوک تشکیل شده است و از این تعداد سه بلوک در اختیار آوارگان نیروی دریا - ثی، بنیاد شهید و بنیاد مستضعفین میباشد. هر خانواده جنگ زده تنها یک اتاق به وسعت ۱۲ متر مربع در اختیار دارد. تمام سکنه ۴۵۰۰ نفره این اردوگاه تنها یک پزشک و بدون کشیک شبانه دارند که اغلب داروهای تجویزی این پزشک هم میباید از بیرون و با پول خود اهالی اردوگاه خریداری شود. برای این آوارگان حداقل حیره غذایی در نظر گرفته شده است که توسط فیش و از طریق استانداری در اختیار آنها قرار میگیرد. البته وصول فیش آذوقه، با تاخیراتی که چهار تا پنج روزه انجام میگیرد که در این مدت تاخیر هیچ گونه روزه دیگری برای امرار معاش باقی نمیماند و بایستی از حیره های قبلی پس انداز شده باشد.

این کمپ تا یک ماه قبل زیر پوشش حلال احمر قرار داشت و حیره های در نظر گرفته شده بدون کوچکترین پارتی بازی تقسیم میشد، تا اینکه سپاه پاسداران وارد معرکه گردید و حلال احمر را لانه کمونیستی قلمداد نمود و آنها را به منطقه دیگری کوچ داد و خود را اسکان و اردو میدان شد. وضع زندگی فلاکت بار این کمپ سبب شده بود که نظر مردم باین منطقه جلب شود و سپاه پاسداران هراسان از این امر، تصمیم گرفت بهر قیمتی که شده تعدادی از این خانواده ها را به جبرفت منتقل کند، کاریکه با مخالفت شدید مردم و بخصوص

مستضعفان جهان شاد باشید !!؟

حاکمان حامی سرمایه داران و مدافعان مالکیت خصوصی غیرمتمن تمام تلاشهایشان درگفتار خویش نیزکوتاه نظری، ساده انگاری و همچنین حمایت آشکار خود را از "مستکبران" بروز میدهند و با اندکسی دقت و تا مل درگفتار و نه حتی عملکرد این آقایان موارد جالبی به چشم می خورد. زاین حمله است سخنان "امام امت حامی مستضعفان" و در دیدار با گروهی "گودنشینها و اقشار جنوب شهر" (یکشنبه شانزدهم فروردین ماه) مطالبی و عبارات دیگر تهاشی ارائه کرد که قابل توجه است. مطالب عنوان شد، توسط "بنیانگذار جمهوری اسلامی" در درجه اول از این نظر جالب توجه است که دید او را از طبقه بقبول خودش هم محروم روشن میکند.

آیت الله خمینی میگوید:

"انقلاب اسلام، این انقلاب مهم اسلامی هر یک کوششهای این طبقه است طبقه محروم، طبقه گودنشین، طبقه ای که این نهضت را به ثمر رساند و توقعی هم نداشت"

این طبقه محروم جامعه بود که از همه رفاهها محروم بود لکن... با ایمان این حرکت را دنبال کرد و شهید داد و در مقابلش چیزی مطالبه نکرد.

... این طبقه محروم که در ازاء خدمتش غیر از خدا از کسی دیگری چیزی نمیخواهد"

همانطور که ملاحظه شد "طبقه" محروم (با یک استدلال ساده و سرانگشتی) "طبقه ای" است که از همه رفاهها محروم است، تمام گرفتاریها و بدبختیها از آن اوست، شهید میدهد و خلاصه "طبقه ای" است که بی کم و کاست پدرش در می آید. اما آیا این شروط کافی است؟! از نظر آقای خمینی خیر! و فرا موش نمیکند در پایان هر جمله بگوید که "طبقه" محروم باید طبقه ای باشد که توقعی نداشته باشد و چیزی مطالبه نکند و اگر هم چیزی می - خواهد نه از سرمایه داران ز الوضعتی که او را استثمار میکنند و بشکل قهرآمیز بلکه از خداوند متعال و برای "آن دنیا" مطالبه کند. بنا بر این کارگران و زحمتکشانی که از فقر و گرانی به تنگ آمده اند، در شرایط سخت کار و زندگی جان می کنند و فریاد بر می - آورند جزو "طبقه" محروم حساب که نمی شوند هیچ، بلکه خدا انقلابی هم هستند.

این از طبقه محروم. بپردازیم به افاضات دیگر که جالب توجه تر هستند. او در جای دیگر میگوید:

"من امیدوارم که شما ملت بزرگ و شما ملتی که محروم هستید لکن پیش خدا عزیز هستید گمان نکنید که کاخ نشینها بسیار مرفه هستند ((پس لابد بسیار مرفه نیستند)) آنها دلهایشان لبریز از تزلزل است... آنها قلبهایشان آرام نیست، تزلزلی که در بین کاخ نشینها هست در بین کوخ نشینها نیست. (عجب موهبتی!!؟) آرامشی که این طبقه مردم دارند آن طبقه ای که به خیال خودشان در آن بالاها هستند ندارند ((پس واقعاً در آن بالاها هم نیستند)) شما اگر

توجه کنید قدرتهای بزرگ را می بینید که آنقدر اضطرابی که در سران قدرتهای بزرگ هست در شما اشخاصی که برای خدا عمل می کنید و از خدا می خواهید اجرا، در شما این اضطراب نیست. این یک نعمتی است که خدا به شما داده و شاید ما ها هم نتوانیم درست بفهمیم نعمتهای خفی الهی را. ((اتفاقاً ما هم نمی فهمیم)) نعمت طمانینه، نعمت آرامش، نعمت سکینه قلب، اطمینان قلب در شما گروهها و در گروههای به نظر آنها مستضعف (عجب پس در واقع مستضعف نیستند) و در آن بالاها نیست آن بالاها همه اضطراب است و در کاخهای بزرگ نشسته اند و

غصه می خورند شما در کوخها نشسته اید و آن غصه ها را ندارید این از الطاف خداوند است بر شما، و من امیدوارم که خداوند تبارک و تعالی عنایتش را بر سر شما ملت عزیز و ملت های سلامی مستدام دازد.

(تمام می تاء کیدها و جملات داخل پرانتز از ما است) جکیده سخنان حاکی از این است که مستضعفان شاد باشید که خداوند به شما لطف کرده و با وجود اینکه مثل سگ جان می کنید، در کارگاه ها و کارخانه ها جان به لب تاب می رید، به سبب نداشتن شرایط درمانی و بهداشتی کوچکترین عارضه ای برایتان به فاجعه تبدیل میشود، از فقر و گرانی به ستوه آمده اید و آلی آخر، اما خوشحال هستید و غصه

نمی خورید لکن بیچاره مستکبران که با وجود داشتن تمام وسایل رفاهی و برخورداری کامل از لذایذ زندگی غصه می خورند و قلبهایشان آرام نیست.

بقیه در صفحه ۱۵

شهادت دیگر

درواه ضد "انقلاب فرهنگی"

۳ بدستان و باندهای سیاه پاسدار سرمایه دست به جنایت دیگری زدند. باز "۱۶ آذر" دیگری آفریده شد. وجه فراوان ۱۶ آذر ها که در سال گذشته پشت سر نهاده ایم. عوامل بیشتر و زیور رژیم جمهوری اسلامی اینبار، عاز از سرکوب و نابودی مساجد مبارزات دانشجویان مترقی، در صفوف تظاهرات هرات هواداران سازمان پیکار بمی منفر کردند و منفر را به شهادت رسانیدند. رژیم جنایتکار یکبار دیگر دست تا مفرق به خون آلوده خود را به خون دوجوان دیگر آغشته ساخت. و بخاطر بیا و ریدت - سداد دانشجویان و استادان مترقی را که تنها از آغاز ضد "انقلاب فرهنگی" باینطرف در قتلگاه سرمایه قربانی شده اند. و مگر بجز این است که خدا انقلاب عملکردی جز نبودی انقلاب ندارد. دیر نیست روزی که تمام این جنایتکاران در پیشگاه انقلاب به مجازات برسند. پیش سوی آنروز.

یاد دوشهید با زکشا ئی دا نشگاه گرامی باد

گرامی باد یاد شهدای سنگر آزادی

در حاشیه رویدادها

شکنجه انقلابیون، پذیرائی از جنایتکاران

چون خودش مجازات است - و ایذاء و آزار شخصی هم طبق قانون اساسی شکنجه محسوب نمیشود، چون منظور از آن گرفتن اقرار یا کسب اطلاع نیست. یکی از اینگونه موارد هم به اعتراف منتظری "تجاوز به یک جوان" زندانی است، امری که به عقیده منتظری هیچ ربطی به شکنجه ندارد، بلکه انحراف جنسی و فساد است و باید حکم شرعی و اسلامی در مورد آن اجرا شود. (همان مصاحبه)

به لطف افشاگری‌های پیگیر و وسیع نیروهای انقلابی، امروز کمتر کسی است که نداند که شکنجه در داخل و خارج زندانهای جمهوری اسلامی وجود دارد و کمتر کسی است که نداند که قربانیان شکنجه - گناه منجر به مرگ - عمدتاً زندانیان سیاسی - بخصوص همان ۱/۵ درصد مورد نظر پشمارتی هستند، و گرنه زندانیان سیاسی و اکی، زندانیهای شاهنشاهی، قاجار - بیان عمد و اهرازی نظیر آنها مورد عفو قرار میگیرند چون به عقیده "ایام است" مثل امنیت اجتماعی نیستند، و در موارد بسیاری هم به خدمت رژیم

استقامت رگر جدید در میآیند، جاسوسان خارجی هم که با سلام و صلوات آزاد به خارج از مرزها بدرقه میشوند پس چگونه است که وقتی حتی رئیس جمهوری اسلامی هم - البته برای تقویت خود در مقابل حریفان - وجود شکنجه را تأیید میکند و از آن حربه تبلیغاتی میسازد، باز یک ساواکی و یک دیوانه با وقاحت تمام میگویند بخشی از این "مسائل جاری در زندانها" ناشی از "ایذاء و آزار شخصی"، بخشی ناشی

محمد علی پشمارتی جهرمی که در رژیم شاه ساواک همکاری میکرد (مجاهد ۱۱۶)، در رژیم جمهوری اسلامی "وکیل مردم جهرم" در محاسن شورای اسلامی، و نماینده مجلس در هیات پرورشی و شایعه شکنجه در زندانها "است. به گفته موسوی اردبیلی (۵۹/۱/۱۹) پشمارتی "به علت تراکم کار نتوانسته بوده با هیات همکاری لازم را داشته باشد. با وجود این خودش ادعا میکند که از زندانها - از جمله زندان قزل قلعه که دو سال پیش کاملاً تخریب شد - بازدید کرده و با زندانیان گفتگو کرده است. پشمارتی "به خدا قسم" میخورد که "در زندانها مسائل سیاسی جریان دارند که ما به افتخار جمهوری اسلامی است (مجلس، ۲۳ فروردین ۱۳۶۰). یکی از این مسائل - افشاگر آمیز "این است که زندانیان "هر شب جمعه یک اتاق برای یک زندانی و" خانواده اش" - یعنی همسرش - خلوت میکنند خود این زندانی عقیده دارد که مستحق اعدام بوده است (همان جلسه مجلس). کسی چه میداند، شاید این فرد را هم در خاکریز کسی جاسوس ساواک یا شکنجه در رژیم شاه هم به خاطر خودش خدمتیهایش یک اتاق در زندان برای او "خانواده اش" - که یک زن ساواکی بود - خلوت میکردند. محمد علی منتظری، شلول بی‌دلی که به گفته

یدرش دیوانه و شایع زمند در میان است، "وکیل مردم نجف آباد" در مجلس شورای اسلامی، و عضو هیات پرورشی شایعه شکنجه "است، البته با استنادی به امام. منتظری هم، به گفته موسوی اردبیلی "به علت تراکم کار" و به گفته پشمارتی "به علت مسافرت" با هیات همکاری های لازم را نداشته است. اما او هم مدعی است که "در مورد شکنجه رسیدگیهای لازم صورت گرفته" (مصاحبه با خبرگزاری پارس، مطبوعات ۲۵ فروردین ۱۳۶۰). در حالی که به گفته موسوی اردبیلی "کار پرورشی شکنجه به نتیجه نرسیده است" (۵۹/۱/۱۹) منتظری ادعا میکند که "بطور خلاصه میتوان گفت که نظام حاکم بر پشمارتی، و با زبانی دگمها و زندانیهای مانده هیچ وجه مبتنی بر شکنجه نیست" (همان مصاحبه).

اگرچه منتظری تلویحاً "وجود" موارد معدودی شکنجه را تأیید میکند و آنها را به عوامل غیر مسئول نسبت میدهد، پشمارتی ساواکی در همان مصاحبه قاطعانه میگوید حتی یک مورد هم شکنجه در زندانها مآدیده نشده، و فقط تعداد معدودی ایذاء و آزار که جنبه شخصی داشته دیده شده، و عا ملین آنها تحت تعقیب قرار گرفته اند... موارد دیگر عبارتند از "خود زنی" "بود"، "البته" خود زنی که مجازات ندارد.

هفته نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

بقیه در صفحه ۸